

نگاهی گذرا
بایست‌های حکومت دینی
از
دیدگاه امیرالمؤمنین (ع)

احمد آیت‌اللهی

ندای حق
واحد فرهنگی مسجد آقا میرزا احمد (رض)

نشریه شماره (۶)

بسمه تعالی

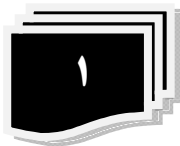
مقدمه

در شب‌های ۱۹ الی ۲۳ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۹ ه.ش طی پنج جلسه مطالبی پیرامون حکومت و قدرت سیاسی از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) برای حاضرین در مسجد مرحوم آقا میرزا احمد(ره) بیان گردید که با زحمات دوستان گفتارهای مزبور به صورت جزوه‌ی حاضر درآمد.

از خداوند بازگشت مسلمین به ارزش‌های حقیقی دین مبین اسلام را خواستارم.

احمد آیت‌اللهی

آذرماه ۱۳۹۰



اگر توفیق الهی یاری کند چند شب آینده درباره‌ی موضوعی صحبت خواهیم کرد که هم به اصطلاح «بحث روز» است و هم مسئله مبتلابه! البته ما این موضوع را بر اساس سیره و سنت و در ارتباط با بخشی از زندگی پربار امیرالمؤمنین (ع) بررسی خواهیم کرد.

قبل از ورود به بحث طرح مقدمه‌ای را لازم می‌دانم.

همه می‌دانیم که پیامبر گرامی اسلام (ص) مکرراً و به خصوص تأکیداً در آخرین ساعات عمر خود، کتاب الهی و اهل بیت عصمت و طهارت را به عنوان دو وسیله و مستمسک مهم برای نجات امت از گمراهی و ضلالت معرفی فرمودند. انی تارک فیکم الثقلین، ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی، احدهما اعظم من الآخر، کتاب... حبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی، ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما^(۱).

با کمال تأسف باید گفت برداشت ما از این حدیث - مانند بسیاری از آموزه‌های دیگر دین - بسیار سطحی و استفاده ما از آن در نازلترین مرتبه ممکن می‌باشد. ما گمان می‌کنیم اینکه پیامبر (ص) فرمود برای جلوگیری از گرفتار شدن به گمراهی به قرآن و اهل بیت رجوع کنید و چنگ به دامن آنها بزنید منظور این است که هر وقت در مسایل و مشکلات عادی روزمره نتوانستید تصمیم بگیرید قرآن را بردارید و استخاره‌ای بکنید یا وان یکادی بخوانید یا نذری به نام اهل بیت بکنید یا توسلی و گریه‌ای داشته باشید! همین و بس! واقعیت عینی جامعه و زندگی ما نشان می‌دهد مراجعه ما به قرآن و اهل

۱ - سنن ترمذی/ج ۵/ص ۶۶۳ و المستدرک علی الصحیحین/نیشابوری/ج ۳/ص ۱۱۸

بیت و نیاز ما به این دو محدود به این امور است.

به راستی کجا و کی دیده شده است که حتی اهل علم و با سوادها و کارگزاران و اندیشمندان جامعه‌ی ما برای حل مشکلات و معضلات و نارسایی‌ها و دردهای جامعه به قرآن و سنت مراجعه کرده باشند! کی و کجا راه حلی را از کتاب الهی و سیره‌ی معصومین (ع) جستجو کرده و به آن عمل کرده‌ایم. مگر امیرمؤمنان نفرمود دوا‌ی دردهای فردی و اجتماعی‌تان را از قرآن بجویید،^(۱) مگر هم ایشان نفرمود: مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سو که گام بر می‌دارند بروید، قدم جای قدمشان بگذارید، آن‌ها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی‌برند،^(۲) پس کو پیروی، کو پای بر جای پای آن‌ها نهادن، ما کدام مشکل اجتماعی و سیاسی و اخلاقی خود را به قرآن و اهل بیت عرضه داشته‌ایم تا پاسخ و حلشان را از آن‌ها بجوییم؟ غیر از شعار و تبلیغات و غیر از امور فردی و مشکلات شخصی عادی و روزمره برای حل کدام مشکل اساسی اجتماعی و عمومی به قرآن و اهل بیت مراجعه کرده‌ایم؟

اسماً مسلمانیم اما درمان دردها و راه حل مشکلات خود را به جای دین از دیگران طلب می‌کنیم. پس این دین کجا به کارمان خواهد آمد؟

در حالیکه ارتباط و مراجعه‌ی ما به دین در نازل ترین حد - نزدیک به صفر - است (هم خودمان و هم دشمنان) تمام مشکلات و معضلات اجتماعی و اخلاقی و فردی و جمعی‌مان را به دین نسبت می‌دهیم (و می‌دهند!) حال آنکه این همه ناشی از شیوه مسلمانانی ماست نه اسلام. اگر ما به حداقل‌های آموزه‌های دین عمل می‌کردیم اوضاع و احوالمان این گونه نبود.

بیگانگی ما از قرآن و اهل بیت، علت و سبب این معضلات و مشکلات است. امت اسلامی و ملت ما هرگاه به طور جدی روی به دین و قرآن و اهل بیت - ولو به صورت مقطعی و موردی - آورده‌اند سربلند از عرصه‌ی زندگی بیرون آمده‌اند.

ادعا می‌کنیم برترین دین و عالی‌ترین مذهب را داریم اما در عمل از آموزه‌های آن بیگانه‌ایم در نتیجه امروز در زندگی با چنین مشکلاتی مواجهیم؟ جامعه‌ای که ادعا می‌کند شیعه و پیرو امیرالمؤمنین (ع) است باید چنین باشد؟ آمارهای مربوط به شاخص‌های زندگی اجتماعی را مطالعه کنید ببینید در کجای جهان قرار گرفته‌ایم! آیا این وضع، شایسته‌ی جامعه‌ای اسلامی و علوی است؟ دشمنان حق دارند بگویند شما که ادعا دارید پیرو برترین ادیان و مذاهب هستید این برتری کجا باید خودش را نشان بدهد؟ آیا این علو و برتری نباید در عرصه‌ی زندگی اجتماع نمود پیدا کند؟ آیا این برتری نباید خود را در نمودار شاخص‌های یک جامعه‌ی سالم و یک زندگی سالم خود را نشان بدهد؟ یا جایگاه این برتری فقط در ذهن‌ها و شعارها و ادعاهاست؟ مگر این دین برای اداره‌ی زندگی نیامده است؟ مگر این آیین برای سامان‌دهی دنیا عرضه نشده است؟ مگر نمی‌بایست بهترین اجتماعات در دنیا اجتماع مسلمانان باشد؟ مگر برترین حکومت‌ها، حکومت علوی نیست؟ پس چرا ما در اولی‌ترین و

۲- و دواءً دائمًا ونظماً ما بینکم: [قرآن] شفا دهنده دردهای شما، سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شماست. نهج البلاغه/ خطبه ۱۵۸

۳- انظروا اهل بیت نبیکم، فالزموا سمهتکم، واتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی - نهج البلاغه/ خطبه ۹۷

در عین حال اساسی‌ترین مسائل مانند اخلاق اجتماعی در وضعیت فوق العاده نامطلوبی به سر می‌بریم و و! که سخن در این باره بسیار است!

این‌ها نیست مگر بدین علت که ما از دین و آیین خود بیگانه‌ایم! به واقع قرآن در جامعه‌ی مسلمین مهجور است! کمتر کسی به سراغ فهم قرآن و عمل به آن می‌رود! اهل بیت(ع) در جامعه‌ی ما غریب اند! ادعا و تظاهر به عشق و محبت اهل بیت رواج کامل و بازار! خوبی دارد! اما با همه‌ی این ادعاها و تظاهرات حتی آشنایی حداقلی با پیشوایان معصوم خود نداریم! و صد البته! محبت بدون معرفت نتیجه‌اش همین است که امروزه با آن مواجه‌ایم. محبت بدون شناخت امیرالمؤمنین(ع) هیچ ارزش عملی و واقعی و تأثیر مثبت در زندگی و جامعه‌ی ما نخواهد داشت. صرف ادعای محبت بدون تبعیت و بدون پیروی عملی نوعی بت‌پرستی است. بت پرست‌ها بدون اینکه شناختی از حقیقت بت داشته باشند و بدون اینکه بدانند چرا این همه به بت‌ها محبت می‌کنند و بدون داشتن هر گونه رابطه‌ی واقعی با بت‌ها، آن‌ها را پرستش می‌کردند و نذرها می‌نمودند و از آن‌ها حاجت می‌خواستند - و لابد نتیجه هم می‌گرفتند؟! - حال رابطه و نسبت با اهل بیت(ع) به این حد رسیده است!

البته در جامعه‌ی ما و سایر جوامع اسلامی، مسلمانان واقعی و شیعیان واقعی وجود دارند و این دین تا امروز به برکت وجود آنان باقی مانده است. این‌ها هستند و خواهند بود. اما بحث بر سر این است که مسلمانان واقعی در اقلیت‌اند! حال آنکه باید اهل دین و اهل ایمان در جامعه در اکثریت باشند. دین داران حقیقی باید اکثریت جامعه را تشکیل بدهند. آن وقت است که ثمرات و آثار و برکات دین را در جامعه مشاهده و ملاحظه خواهیم کرد.

برای رسیدن به این هدف تنها راه این است که به طور جدی و واقعی به قرآن و اهل بیت رجوع کنیم! باید آموزه‌های قرآن و سنت معصومین(ع) به متن زندگی ما وارد شوند! اهداف و سمت و سو و جهت زندگی ما را باید دین تعیین کند! مشکلات خود را در درجه اول باید به قرآن و اهل بیت عرضه کنیم! و راه چاره و حل آن‌ها را از قرآن و سنت بخواهیم. و اولین قدم در این راه فهم قرآن و شناخت اهل بیت است. آیا ما ائمه‌ی خود را می‌شناسیم؟ ما که خود را شیعه‌ی حضرت علی(ع) و مذهب خود را منتسب به آن حضرت می‌دانیم چقدر ایشان را می‌شناسیم! غیر از چند نقل تاریخی درباره‌ی شجاعت آن بزرگوار، چه چیز دیگری را در زندگی و سیره‌ی امیرالمؤمنین(ع) درک و فهم کرده‌ایم؟ آیا صرف مداحی و روضه خوانی و نوحه سرایی برای شیعه بودن کفایت می‌کند؟ آیا شیعیان واقعی همچون عمار و مالک و میثم تمار شناخت‌شان از امیرالمؤمنین(ع) در این حد بود؟! آیا این بزرگان و رادمردان و چهره‌های برتر تاریخ اسلام، شیعه بودن را پیروی از امام خود می‌دانستند یا در اثبات ادعای خود، به های و هوی و قیل و قال و تظاهرات نامعقول و عربده‌کشی و قمه‌زنی روی آورده بودند؟! آری ما در تشیع خود و شناخت ائمه و اهل بیت به پیشرفت بزرگی نائل شده‌ایم و آن اینکه تا چندی پیش فقط در عاشورا با قمه زدن بیگانه را به خنده و تمسخر و عیب جویی وا می‌داشتیم حال چندی است ۲۱ رمضان هم این خدمت را به دین و آیین خود می‌کنیم! این است سیر تکاملی ما در تشیع خویش! در صورتی که به جرأت می‌توانم ادعا می‌کنم ۹۰ درصد - حتی - با سوادان ما در

سراسر عمر خود یک بار هم نهج البلاغه یا ترجمه‌ی آن را از رو نخوانده‌اند! با اینکه الان ترجمه‌های متنوع و خوبی از نهج البلاغه در دسترس است. چطور می‌شود ادعای تشیع کرد اما یک مدعی تشیع در عمر خود یک بار با خود نگویید که ببینم این امامی که ادعای پیرویش و محبتش را دارم چه گفته است! حرف حسابش چه بوده است؟ حالا عمل به آن‌ها بماند! آری چنین است دین‌داری ما و معرفت دینی ما و تشیع ما! در این میان عده‌ای زرنگ و طرّار، با دست انداختن برخی نادان و هوس باز، دکانی با نام‌های مجمع و مکتب و هیئت و ... باز کرده‌اند و در آن بساط‌هایی برپا شده، وقت و بی وقت، به مناسبت و بی مناسبت و اخیراً با اختراع مناسبت‌های ساختگی و من درآوردی، به معرکه‌گیری و نقالی و خودنمایی و خوش رقصی! و البته پر کردن اوقات فراغت عده‌ای بی عار و بی کار پرداخته و در ضمن در این دکه‌ی پر زرق و برق جهل را به نام عشق، حماقت را با مارک محبت، و خلاصه خزف را به جای صدف به مشتریان جاهل و – البته پر تعداد – خود می‌فروشدند و القاب استاد و عارف و عاشق هم را از آن‌ها تحویل می‌گیرند. این است واقعیت و بروز و ظهور تشیع و مسلمانی ما در جامعه و عرصه‌ی زندگی! و الاّ هنوز هم امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت و قرآن در جامعه‌ی ما غریبند. چنانکه علیرغم‌های هوی و قمه‌کشی و قمه‌زنی اهل کوفه، در آنجا غریب بودند و ناشناخته! هنوز نفهمیده‌ایم که در قاموس دین مفهوم ولایت بر سه رکن استوار است و حقیقت ولایت با این سه اصل محقق می‌شود:

معرفت، محبت و تبعیت. و بدون هر یک از آن‌ها، مدعی ولایت دروغ گو و فریب کار است!

علی ایحال! موضوعی را که – انشاء... - طی چند شب در خدمت شما بررسی خواهیم کرد موضوعی است که بحث پیرامون آن یکی از مباحث روز و داغ روزگار ماست. عنوان کلی صحبت‌های ما عبارت است از: «سیاست، حکومت و قدرت سیاسی از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع)». سعی خواهیم کرد پیرامون این موضوع مطالبی را با استناد و بر اساس سیره و سنت و کلام امیرالمؤمنین تقدیم کنیم. هر چند در مجال و فرصتی که ما داریم نمی‌توان به تفصیل و با نگاه به جزئیات به این موضوع پرداخت بلکه مباحث ما فقط فتح بابی خواهد بود برای مطالعه و تحقیق بیشتر و عمیق‌تر در این باره!

این که موضوع «حکومت» و «حاکمیت سیاسی» از مسائلی است که در دین اسلام به آن توجه جدی شده است تقریباً از مسلمانات است و این ادعا به سختی با دلیل و استدلال مورد انکار واقع شده است. اولین تنش‌های داخلی در تاریخ اسلام – علی‌الظاهر – بر سر حکومت و قدرت سیاسی بروز کرده است. تقسیم مذهبی امت اسلامی به دو بخش مهم نیز، ناشی از اختلاف نظر درباره حکومت و حاکمیت سیاسی جامعه مسلمین بوده است. آنچه تردیدی در آن نمی‌تواند کرد این است که موضوع حکومت و حاکمیت و قدرت سیاسی، به هیچ وجه در دین اسلام مسکوت نمانده است مشارکت مستقیم و غیرمستقیم مردم حتی در زمان پیامبر(ص) در امور سیاسی و مسائل عمومی جامعه – البته متناسب با امکانات و مقتضیات آنروز جامعه – واقعیتی غیر قابل انکار است. این دخالت و مشارکت به حدی است که حتی در مواردی که تصمیم مربوط به یک امر سیاسی و عمومی، دارای منشأی الهی بوده و شخص پیامبر(ص) هم در آن نقشی نداشت، تحقق و اجرای آن در جامعه به دخالت و نظر و مشارکت مردم بستگی پیدا کرد. مانند اعلام ولایت و جانشینی پیامبر(ص) در غدیر خم.

در آموزه‌های دینی (که از کتاب و سنت بدست می‌آید) مطالب زیادی درباره‌ی شرایط حاکم، و معیارها و ضوابط و شاخص‌های روشن برای سنجش دینی بودن یک حکومت ارائه شده است.

می‌دانیم دین مجموعه‌ی احکام و معارف و آموزه‌هایی است که در خصوص اموری که به طور مستقیم و غیر مستقیم در سر نوشت نهایی انسان و شکل‌گیری شخصیت و هویت و تنظیم رفتار و کردار و امیال و غرایز او مؤثر و دخیل است (و عقل انسان به تنهایی قادر به تشخیص و کشف و درک آنها نمی‌باشد)، از طرف خدای متعال و از طریق وحی به بشر عرضه شده است.

از طرف دیگر بر هر کسی که اندک تأملی در خصوص موضوع حکومت و حاکمیت سیاسی داشته باشد، واضح و مبرهن می‌گردد که این امور چقدر در شکل‌گیری هویت و شخصیت و سرنوشت فرد و جامعه مؤثر بوده و نقش ایفا می‌کند. آیا می‌توان پذیرفت که دینی درباره‌ی ساده‌ترین روابط فردی و خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی انسان، رهنمود و حکم و توصیه داشته اما در مورد موضوع مهمی مثل حکومت و حاکمیت سیاسی، بی‌اعتنا و بی‌نظر باشد. اینکه گاهی عنوان می‌شود عقل انسان خود به تنهایی قادر است اصول و مبانی نظری مربوط به حکومت سیاسی را کشف و درک و تشخیص دهد، نمی‌تواند مورد پذیرش عقل قرار گیرد! زیرا اگر عقل انسانی قادر است تمام مسائل و مبانی موضوع پیچیده‌ای مثل سیاست و حکومت را درک کند آیا از فهم و تشخیص نحوه‌ی تنظیم روابط مالی و رفتاری و اخلاقی با دیگران عاجز است؟ حال آنکه در زمینه‌ی مسائل و موضوعات اخیر آیات بسیاری در قرآن و روایات بی‌شماری در سنت معصومین (ع) آمده است. آری در خصوص موضوع سیاست و حاکمیت سیاسی نیز مانند بسیاری از مسائل زندگی فردی و اجتماعی، عمدتاً کلیاتی در معارف دینی آمده است و فقط در پاره‌ای مسائل مهم و اساسی است که درباره‌ی جزئیات هم، احکام و مطالبی بیان گردیده لیکن در بسیاری از مسائل تطبیق جزئیات امور، با کلیاتی که دین ارائه داده و حتی در موضوعات معتناهی، تشخیص و انتخاب و عمل درباره‌ی آن‌ها کلاً به انسان و عقل او واگذار گردیده است و دین مستقیماً هیچ نظر درباره‌ی آن‌ها ندارد. با این اوصاف، حکومت و سیاست و قدرت سیاسی به دلایل فوق‌الذکر از جمله موضوعاتی است که دین هم درباره‌ی کلیات موضوعات و مسائل آن و هم در مواردی در جزئیات امور مربوط به آن، دارای حکم و نظر و رأی است.

آنچه مسلم است اسلام این «تز» را قبول ندارد که هر کس می‌تواند در هر حکومتی هرطور که می‌خواهد زندگی کند و نوع حکومت هیچ تأثیری در اخلاق و رفتار و افکار و انگیزه‌ها و در نهایت سرنوشت او نخواهد داشت. امروز بر هر اهل فکر و نظری که بهره‌ای از انصاف را هم داشته باشد واضح و مبرهن که است تأثیر نوع حکومت در سرنوشت افراد و آحاد جامعه - حتی در حکومت‌هایی که ادعای بی‌طرفی در امور خصوصی مردم را دارند - تا چه میزان است؟! این تأثیر به حدی است که در مورد عموم مردم، نقش آن بسیار بیشتر از عوامل تاریخی و ژنتیکی و خصوصیات دیگر فردی است! (دقت شود)

برای نشان دادن این تأثیر به یک واقعه‌ی تاریخی اشاره می‌کنم که بی‌مناسبت با بحث ما هم نمی‌باشد.

در تاریخ زندگی امیرالمؤمنین(ع) می‌بینیم که پس از رحلت پیامبر(ص) ایشان تلاش زیادی کردند تا حکومت را طبق وصیت پیامبر(ص) بر عهده بگیرند و این کار به دست ناهلان نیفتد و در این راه هم خودشان و هم اهل بیت پیامبر(ص) زحمت زیادی کشیدند و سختی‌های بسیاری به جان خریدند اما موفق نشدند! لیکن بعد از بیست و پنج سال وقتی نخبگان جامعه‌ی آن روز و بسیاری از مردم اصرار دارند که حضرتش حکومت را به دست گیرد، نمی‌پذیرند و به طور جدّ از مردم می‌خواهند که به دنبال کسی دیگر بروند! حکمت و فلسفه‌ی این رفتار به ظاهر دوگانه و مغایر چیست؟ آیا مانند بسیاری از چهره‌های جامعه‌ی ما که در حالیکه برای رسیدن به مقام و منصب قند در دلشان آب شده و در پشت صحنه به هر رطب و یابسی دست می‌یازند که وزارت یا وکالت یا ریاست را به هر قیمتی به دست آورند با این حال در ظاهر وانمود می‌کنند که به شدت از ریاست و ... کراهت داشته و فقط به خاطر تکلیف شرعی زیر بار! این مسئولیت می‌روند - نعوذ با... - امیرالمؤمنین(ع) هم می‌خواست از این تعارفات به خورد خلق ... بدهد! چنین نیست! علاوه بر مقام امامت و عصمت، حضرتش در دوران حکومتشان ثابت کردند که با چه دیدی به حکومت نگاه می‌کنند! پس علت این امر چه بود؟ مهمترین علت آن است که در مقطع رحلت پیامبر اکرم(ص) جامعه به سبب تربیت و پرورش در سایه‌ی حکومت پیامبر(ص) آمادگی این را داشت تا تداوم سیره و سنت پیامبر(ص) در عرصه‌ی حکومت را پذیرا باشد اما با انحراف حکومت‌ها از اصول و ارزش‌ها و سنت‌های دین پس از رحلت ایشان، جامعه و اکثریت آحاد مردم به علت پرورش و تربیت توسط حکومت‌های منحرف از حق، دیگر تاب تحمل حکومت علوی که همان استمرار حکومت نبوی بود نداشتند. یعنی بیست و پنج سال حکومت دیگران، افکار و عقاید و رفتار و منش و شخصیت مردم و جامعه را چنان تغییر داده بود که امیرالمؤمنین(ع) هم نتوانست در مدتی چند ساله آن‌ها را به وضعیت بیست و پنج سال قبل برگرداند. و این موضوع تأثیر حاکمیت سیاسی در شکل دهی هویت جمعی و فردی را در اجتماع و افراد، به خوبی نشان می‌دهد.

و ما این تأثیر و تأثر را در سقوط جامعه و رویگردانی کامل از ارزش‌ها و تربیت دینی، پس از شهادت امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن مجتبی(ع) با وضوح و روشنی و ظهور بیشتری مشاهده می‌کنیم. به طوریکه در نیمه‌ی دوم قرن اول هجری فقط با یک هیئت حاکمه‌ی فاسد مواجه نیستیم بلکه تاریخ گواهی می‌دهد که بنیان‌های جامعه و اکثریت مطلق آحاد آن آلوده‌ی فساد - از هر جهت - گردیده‌اند.

نتیجه اینکه - برخلاف گمان عده‌ای - اسلام توجه و اهمیتی تمام و کامل به موضوع حکومت و حاکمیت سیاسی داشته است. امیرمؤمنان(ع) در کلامی زیبا و عمیق (در یک جمله) تأثیر ماهیت حکومت در جامعه را چنین بیان فرموده است: إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ، تَغَيَّرَ الزَّمَانُ [دگرگونی زمامدار و حکومت، موجب تغییر اوضاع کلی روزگار(جامعه) می‌شود.]^(۱) در کلامی دیگر که باز هم بیانگر میزان تأثیر حکومت و روش حکام در هویت بخشی و شکل‌گیری شخصیتی جامعه و آحاد آن است می‌فرماید:

[این حدیث از امام صادق (ع) هم نقل شده است]: الناس بأمرائهم أشبه من آبائهم (مردم - از لحاظ رفتار و کردار - به حاکمان خود بیشتر از پدران خود شبیه‌ترند). امروزه در جامعه شناسی سیاسی به این حقیقت به عنوان یک اصل نگاه می‌شود. بر اساس این اصل می‌گویند وقتی که در جامعه فساد اخلاقی، ناهنجاری اجتماعی و ... شایع شده و امری عمومی و عادی تلقی گردید ریشه‌ی این انحراف را نخست باید در خود حکومت جستجو کرد. البته فساد و انحراف و ناهنجاری و ... در هر حکومتی وجود دارد - حتی در حکومت امیرالمؤمنین (ع) - اما اگر این فساد به آن حد از گستردگی و شیوع و رواج رسید که امری عادی و معمولی و متعارف تلقی شد این فساد به طور عمده ناشی از خود حکومت است. یعنی فساد از حکومت به جامعه جریان یافته است. گمان می‌کنم تا همین حد در اثبات تأثیر حکومت و روش حکام و شخصیت آن‌ها در روند کلی و هویت جامعه و افراد آن کفایت کرده باشد.

حال می‌خواهیم بدانیم دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی حکومت چیست؟

نخست ببینیم آن حضرت چه وظایف و نقشی را در جامعه برای حکومت تعریف می‌کنند. البته هر حکومتی یک وظیفه و کارکرد عمومی در جامعه دارد که در مورد اصول کلی ناظر به این وظایف اختلاف نظری وجود ندارد. منظور ما در این قسمت از بحث این وظایف عمومی و کلی نیست بلکه می‌خواهیم از دیدگاه اسلام و امیرالمؤمنین (ع) در خصوص وظایف و نقش خاص حاکم و حکومت در چهارچوب ارزش‌های دینی و بر اساس تعریفی که در دین از زندگی و غایت وجودی انسان و فلسفه‌ی آفرینش او ارائه شده، آگاهی پیدا کنیم. یعنی ما در پی دست‌یابی به شاخص‌ها و معیارها و ضوابط و شرایط حکومت دینی در ارتباط با وظایفی که برای آن تعریف می‌شود، هستیم.

امیرالمؤمنین (ع) در این باره می‌فرماید: اللهم انک تعلم انه ولم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان، ولا التماس شیء من فضول الحطام، (خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای بدست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود) [امام (ع) از این به بعد اهداف حکومت خودشان را معرفی می‌کنند - دقت شود -] ولکن لنردالمعالم من دینک، و نظهر الاصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطاله من حدودک (بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده‌ی تو بار دیگر اجرا گردد)^(۱)

پس وظیفه‌ی نهایی حکومت که در سایه‌ی بازگرداندن نشانه‌ها و ارزش‌های دینی به جایگاه واقعی خود و ظاهر کردن اصلاح در جامعه می‌باشد همانا تأمین زندگی امن و امنیت زندگی - از همه‌ی ابعاد و جوانب آن - برای توده‌های مردم و کسانی است که در معرض ظلم و ستم قرار گرفته‌اند.

خوب است زمینه‌ی بحث خود را همین کلام امام (ع) قرار دهیم. بحث بر سر این است که بدانیم مختصات و ویژگی‌ها و شاخص‌های حکومت دینی چیست؟ با چه میزان و ملاک و معیاری می‌توان

حکومت دینی را از حکومت غیر دینی تشخیص و تمیز داد. این موازین و ملاک‌ها و معیارها را می‌خواهیم از سیره و کلام سنت حکومتی امیرالمؤمنین (ع) بدست آوریم.

امام (ع) در فراز اول کلام خودشان می‌فرمایند: [هدف ما از به دست گرفتن حکومت این بود که تا ارزش‌های دین تو را (به جایگاه واقعی) برگردانیم. از این کلام بر می‌آید که هنگامی که امام (ع) حکومت را بدست گرفت معالم و ارزش‌ها و نشانه‌های دین سر جای خود نبود. آن‌ها را از جایگاهی که پیامبر (ص) نهاده بود کنار زده بودند. و این درحالی است که پس از پیامبر (ص) حکومت در دست سه نفر از معروف‌ترین اصحاب ایشان بوده است! این هر سه به نام دین و از موضع خلیفه و جانشین پیامبر (ص) حکومت نموده‌اند. علی‌الظاهر اکثریت مسلمانان هم به حکومت آن‌ها رضایت داشتند یا بعداً رضایت دادند!! الان هم اکثریت مسلمانان، حکومت آن‌ها را حکومت دینی و اسلامی می‌دانند و خلفای راشدین شان می‌نامند!! پس چگونه است که امام (ع) پس از بیست و پنج سال که نظاره‌گر خلافت و حکومت این سه صحابه‌ی معروف پیامبر (ص) بود می‌فرماید معالم و ارزش‌های دینی از متن جامعه کنار گذاشته شده‌اند. آیا حکومتی که در آن، معالم دین مهجور و متروک شود می‌تواند به صفت دینی متصف شود؟ آیا با این حساب می‌توان حکومت خلفای سه‌گانه پس از پیامبر (ص) را حکومت اسلامی نامید؟

اهل سنت بحث و کنکاش و تحقیق در این مسائل را جایز نمی‌دانند. آن‌ها می‌گویند ورود در جزئیات اختلاف بین صحابه‌ی پیامبر (ص) گناهی نابخشودنی است زیرا صحابه‌ی پیامبر (ص) همه عادل‌اند و اختلاف آن‌ها ناشی از اجتهادشان در دین و تفاوت سلیقه در اجرای احکام آن است. لذا شایسته نیست به جزئیات این اختلافات و حتی رودررویی‌های صحابه وارد شویم. و صد البته کسی حق جرح و نقض رفتار و کردار و گفتار صحابه را ندارد و خلفای راشدین به طریق اولی از این تعرض و کنکاش باید برکنار و مصون بمانند!

فلذا میزان و معیار در نزد آنان - اهل سنت - برای مشروعیت حکومت پس از پیامبر (ص) همین است که در رأس حکومت صحابی با سابقه‌ی پیامبر قرار گرفته است و همین برای انصاف حکومت به دیانت و اسلامیت کفایت می‌کند. زیرا آن‌ها اولاً - علمای زمان بودند و ثانیاً - عادل! لذا هیچ‌چون و چرایی در دینی بودن حکومت آنان روا نمی‌باشد.

خلاصه، اعتقادشان این است که وقتی در رأس حکومتی صحابی و عالمی مانند ابوبکر نشسته که سال‌های سال محضر پیامبر (ص) را درک کرده است و یار غار آن حضرت می‌باشد! همین عامل مانع از انحراف حکومت از اصول دیانت خواهد شد فلذا ورود در جزئیات عملکرد حکومت و ارزیابی و وارسی آن شایسته و جایز نیست!

باید توجه نمود لبّ و اصول این تفکر ریشه در تاریخ صدر اسلام یعنی دوران حکومت این حضرات دارد. پس از رحلت پیامبر (ص) مبانی و اصول و ارکان این تفکر از سوی حکومت وقت در جامعه تئوریزه و تبلیغ گردید.

آن روز در جامعه اینگونه تبلیغ شد که منظور از معالم دین صرفاً برپایی نماز و گرفتن روزه و انجام مناسک حج و مبارزه با کفار است که همه‌ی آن‌ها در حکومت خلفای سه گانه با شکوه و جلال تمام برگزار می‌شود و در رأس حکومت هم صحابی پیامبر(ص) نشسته است فلذا هیچ شک و شبهه‌ای در اسلامی و دینی بودن حکومت وجود ندارد!

البته اینکه عبادت‌های فوق الذکر و دیگر شعائر دینی با شکوه و جلال در دوران حکومت‌های پس از پیامبر(ص) برگزار می‌شد و هم اینکه جنگ با کفار با شدت و گستردگی تمام برپا بود شکی وجود ندارد، مع‌هذا امیرمؤمنان(ع) وقتی حکومت را بدست گرفتند اعلام کردند که معالم و ارزش‌های دینی از جامعه رخت بریسته و به کنار رفته است. پر واضح است وقتی در حکومتی و جامعه‌ای معالم دینی سر جای خود نباشد نمی‌توان آن حکومت و آن جامعه را دینی و اسلامی نامید.

امیرمؤمنان(ع) با اینکه در رأس حکومت، سه نفر صحابی پیامبر(ص) که هر سه از سابقون در اسلام هستند، قرار دارد با این حال حکومت آن‌ها را دینی نمی‌داند! چرا؟ امیرمؤمنان(ع) صرف برگزار کردن پاره‌ای از شعائر و عبادت‌ها در جامعه را موجب و علامت اسلامیت حکومت نمی‌داند! پس معیارها و موازین و شرایط و ضوابط حکومت دینی از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) چیست؟

امام(ع) در کلامی دیگر ضمن بیان علل و عوامل و همچنین نشانه‌های زوال و انحراف حکومت از مسیر مستقیم و از دست دادن جایگاه دینی خود، در مقام آسیب شناسی یک حکومت، ضمناً مشخصات و ویژگی‌های یک حکومت صالح از دیدگاه اسلام را معرفی می‌فرماید: «یستدل علی ادبار الدول باریع: تضييع الاصول و التمسك بالفروع و تقديم الاراذل و تأخير الافاضل»^(۱) (نشانه‌ی زوال دولت‌ها چهار چیز است: ضایع نمودن اصول، روی آوردن به فروع، مقدم داشتن فرومایگان و به حاشیه راندن متفکران و اندیشه ورزان).

امام(ع) در این فرمایش بدون اینکه به شخصیت و هویت حاکم استناد کنند معیارهای یک حکومت برحق و پایدار را بر می‌شمارند یعنی به جای اینکه حقانیت حکومت با اشخاص سنجیده شوند معیارهایی برای تشخیص و تمیز یک حکومت صالح از ناصالح ارائه می‌شود و این یعنی پرورش فکری مخاطب و جامعه و اعطای بصیرت به آنها!

اولین نشانه‌ی حکومت ناصالح و ناحق و غیر دینی این است: ضایع کردن اصول و دومین آن پرداختن و مقدم داشتن فروع است.

امام(ع) در این کلام خود، به یکی از مهم‌ترین معیارها و شاخص‌های سنجش مشروعیت حکومت‌ها اشاره فرموده‌اند. به شرحی که بیان می‌شود.

۱ - غررالحکم و دررالکلم/ عبد الواحد آمدی/ حدیث ۱۰۹۶۵



گفتیم امیرالمؤمنین(ع) در کلام نورانی خودشان، چهار شاخص و چهار عامل برای انحطاط و انحراف حکومت بر می‌شمارند. اول: «تضییع الاصول» - ضایع کردن اصول - همچنین گفتیم اصولی که امام(ع) در آسیب شناسی حکومت بیان می‌فرمایند ناظر به عملکرد حکومت‌های قبل - بعد از رحلت پیامبر - است. امام(ع) این حکومت‌ها را علیرغم ادعاهای حاکمان، غیر دینی و منحرف از حق می‌دانستند و لذا درصدد تبیین علل و عوامل انحراف آن‌ها و نیز ارائه‌ی اصولی برای آسیب شناسی هر حکومتی به منظور اعطای بصیرت به جامعه و مسلمانان هستند.

نکته‌ی مهم این است که این معیارها و شاخص‌ها، کاربردی همگانی دارند یعنی در مورد هر حکومتی می‌توان با این اصول به ارزیابی پرداخت. قطع نظر از اینکه اساساً خاستگاه و بنای حکومت از مشروعیت سیاسی برخوردار است یا نه! امام(ع) با معرفی این شاخص‌ها، می‌خواهند مردم، عملکرد و کارآمدی حکومت‌ها را، دائماً زیر نظر داشته و با این موازین آن‌ها را ارزیابی کنند. امام(ع) برای حکومت جایگاه و وظایفی معرفی می‌کند که اگر از آن تخطی کند دچار انحراف و انحطاط خواهد شد. به بیان روشن‌تر امام می‌خواهند این نکته را بیاموزند که حقانیت و کارآمدی و یا انحراف و انحطاط حکومت به ادعای حاکمان یا سابقه و شخصیت و وابستگی‌شان به دین و پیامبر نیست و مردم نباید فریب این حرف‌ها را بخورند بلکه معیارها و ملاک‌ها و شاخص‌های معینی برای سنجش مشروعیت حکومت از لحاظ عملکرد و کارآمدی وجود دارد که مردم باید با آن‌ها عملکرد حکومت را بسنجند و ارزیابی کنند و این نکته‌ی بسیار مهمی است که در طول تاریخ اسلام تا کنون مغفول مانده است!

پس از رحلت پیامبر این فرهنگ سیاسی در جامعه تبلیغ شد که وقتی در رأس حکومت صحابی بزرگی مانند ابوبکر، عمر و عثمان وجود دارد مشروعیت و حقانیت حکومت تضمین شده است از آن پس وظیفه‌ی مسلمانان فقط اطاعت و ابراز احساسات است نه چون و چرا و انتقاد و نظارت درباره‌ی حکومت و بخصوص عملکرد آن! امیرالمؤمنین(ع) این تز را به شدت رد می‌کند و در مقابل، نه تنها انتقاد و نظارت و ارزیابی حکومت و عملکرد آن را یکی از وظایف و تکالیف دینی و اجتماعی آحاد جامعه بر می‌شمارد بلکه برای این ارزیابی معیار و شاخص هم معرفی می‌کند و آن را شامل تمام حکومت‌ها و حتی حکومت خودشان! می‌دانند(توجه شود). و این یعنی پرورش فکری مردم و اعطای بصیرت دینی و سیاسی به جامعه! که هنوز هم بسیاری از ما از آن محروم هستیم! این را شنیده‌اید که مردی قبل از شروع جنگ جمل نزد امیرمؤمنان(ع) آمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! من نمی‌توانم باور کنم افرادی مثل طلحه و زبیر و عایشه با داشتن آن همه سابقه در اسلام و شرافت صحابت با پیامبر(ص) و رابطه‌ی نسبی و سببی با آن حضرت از حق منحرف شده باشند، ته دلم نمی‌توانم این را بپذیرم! امام در پاسخ آن مرد، سخنی فرمود که چهارده قرن است بر تارک حکمت و فضیلت می‌درخشد: انک لم تعرف الحق فتعرف من آتاه، ولم تعرف الباطل فتعرف من اتاه^(۱) (تو حق را نشناختی تا بدانی که اهل حق چه کسانی هستند و باطل را نیز نشناختی تا باطل گرایان را بشناسی) فلذا امیرالمؤمنین - و سایر ائمه(ع) - تمام سعی و کوشش این بود که معیارها و ضوابط و موازین شناخت حق از باطل را در تمام عرصه‌های اعتقادی فکری - سیاسی - اجتماعی بر مبنای آموزه‌های دین و عقل سلیم در اختیار و دسترس مردم و جامعه قرار دهند. آن بزرگواران حتی حقانیت خودشان را بر اساس این موازین و با استناد به آن‌ها اثبات می‌کردند.

با معرفی موازین و شاخص‌های چهارگانه ی فوق، امام(ع) می‌خواهند بفهمانند که حقانیت و مشروعیت حکومت نه با اشخاص و حاکمان بلکه باید با اصول و موازین حق سنجیده شود! یعنی نباید مشروعیت و حقانیت حکومت را با اموری مانند: چون عثمان داماد و صحابه‌ی پیامبر است یا چون فلان و بهمان پدر زن پیامبر و از اصحاب با سابقه هستند سنجید! لذا فرمود: در یک حکومت رو به انحطاط و منحرف از حق اولاً اصول ضایع می‌شوند و ثانیاً به فروع بهای بیش از حد داده می‌شود! باید ببینیم منظور امام(ع) از اصول و فروع چیست؟ ممکن است در بدو امر گمان کنیم منظور امام(ع) از اصول همان اصول دین یعنی توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت است؛ یا منظور از اصول اقامه‌ی نماز و روزه و حج و امثال این امور است! اما چنین نیست! این‌ها اصول اعتقادی یا اصول به معنای اساس و پایه در عبادات هستند! اما در ارتباط با عملکرد یک حکومت این‌ها اصول نیستند چنانکه در حکومت‌های پس از رحلت پیامبر(ص) به این اصول عمل می‌شد بلکه سختگیری‌های زیادی هم برای عمل به آن‌ها از سوی حکومت و حاکمان اعمال می‌گردید. در دوران حاکمیت این‌ها، بت پرستی به معنای رایج آن وجود نداشت به نماز و سایر فروعات هم اهمیت می‌دادند شاید بتوان گفت پاره‌ای از عبادات با شکوه‌تر از همیشه برگزار می‌شد، پس معلوم می‌شود منظور از «اصول» در کلام

امیرالمؤمنین(ع) این‌ها نیستند! اشتباه نشود نه اینکه این موضوع‌ها از اهمیت برخوردار نمی‌باشند زیرا توحید پایه و بنیاد تمام باورها و اعتقادات و اعمال و رفتار یک مسلمان است و نماز و سایر عبادات هم حلقه‌ی اتصال انسان به عالم ملکوت و رسیدن به لقای الهی است معهداً هیچ کدام از این‌ها بعنوان "اصول" مبنای سنجش عملکرد یک حکومت - به طور مستقیم - محسوب نمی‌شوند. (دقت شود)

اگر به این نکات خوب توجه نشود ممکن است بازهم کلاه سرمان برود.

در حکومتی مثل عربستان سعودی روی اصل توحید در حد افراط تأکید و تبلیغ می‌شود، برای اقامه‌ی نماز حتی از اعمال زور و اجبار مضایقه نمی‌کنند! عبادات بسیار با شکوه و جلال برگزار می‌گردد با این حال اینگونه از حکومت‌ها از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) از منحنی‌ترین حکومت‌ها هستند!

پس نباید خود و دیگران را فریب دهیم! نه برگزاری نماز با شکوه، نه عزاداری‌های با عظمت، و نه مجالس مذهبی و هیئت‌های فراوان و نه مداحی‌های آنچنانی! هیچ یک در سنجش و ارزیابی سلامت جامعه و مشروعیت حکام و حاکمیت، از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) و جامعه شناسی منبعث از آن، جزء اصول و معیارها نیستند.

اولین اصل در این حوزه و عرصه از نظر امام(ع) عبارت است از: عدالت و رعایت حقوق مردم و جامعه.

امام(ع) می‌فرماید در رابطه با وظایف حکومت، اجرای عدالت و رعایت حقوق مردم حتی بر رعایت حقوق خداوند مقدم تر و اولی‌تر است! خیلی عجیب است می‌فرماید: جعل ... سبحانه حقوق عباده مقدمه لحقوقه فمن قام بحقوق عباد ... کان ذلک معدیاً الی قیام بحقوق ...^(۱) (خداوند ادای حقوق مردم را مقدم بر ادای حقوق خود قرار داده است زیرا ادای حقوق مردم زمینه را برای ادای حقوق خداوند فراهم می‌سازد!) دقت کنید! صریح‌تر و دقیق‌تر و زیباتر از این درباره‌ی حقوق مردم و جامعه در ارتباط با وظایف حکومت، سخن نمی‌توان گفت. می‌فرماید اگر حقوق مردم توسط حکومت رعایت شود و حکومت حقوق مردم را ادا کند حقوق الهی در جامعه بهتر ادا می‌شود! نه بر عکس! یعنی حکومت دینی اول باید به طور کامل عدالت را در جامعه اجرا بکند آنگاه از مردم بخواهد در عرصه‌ی اجتماع حدود الهی را رعایت کنند. وقتی حکومت می‌تواند از مردم رعایت حلال و حرام و حجاب و عفاف و سایر احکام شرعی را از مردم مطالبه کند که خودش به وظیفه‌ی اصلی خود در رعایت حقوق جامعه که همان اجرای عدالت است عمل کرده باشد.

لیکن اگر حکومت به این وظیفه‌ی اولی و اصلی‌اش عمل نکند، مجبور می‌شود حتی از اجرای حدود الهی و حقوق خداوند در جامعه چشم‌پوشی کند و این گونه است که علی‌رغم عنوان دینی حکومت، جامعه به تدریج از ارزش‌های دینی فاصله گرفته و نهایتاً به تباهی و سقوط کشیده می‌شود به حدی که اوضاع و احوال آن حکومت و آن جامعه‌ی - اسماً دینی - از حکومت‌های غیر دینی هم بدتر و اسف‌بارتر می‌گردد.

۱ - شرح غررالحکم / ج ۳ / ص ۳۷۰

توضیح اینکه وقتی حکومت نتواند حقوق مردم را (که بالاترین آن اجرای عدالت است) در همه‌ی عرصه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مردم رعایت کند و عموم مردم در اثر بی عدالتی حاکم بر جامعه و زندگی، در فشار و سختی به سر برند در برابر دعوت حکومت به رعایت حقوق الهی مقاومت نشان خواهند داد در چنین شرایطی حکومت برای حفظ و بقای خود مجبور است از موضع خود عقب نشینی کند و آسان‌ترین راه این است که مردم را در ادای حقوق الهی و رعایت حدود شرعی در جامعه آزاد بگذارد تا از این طریق بخشی از فشارها و اعتراضات جامعه بر علیه حکومت را خنثی نماید. و این وادادگی و باج دادن به مردم و هزینه نمودن از احکام و حدود الهی برای حفظ حکومت را سیاست و کیاست نام می‌نهند. حال آنکه امیرالمؤمنین(ع) ملاک سیاست را اجرای عدالت می‌داند! می‌فرماید: ملاک السیاسه العدل. سیاست و کاردانی و کارآمدی یک حکومت اجرای عدالت است نه بند بازی با حقوق مردم و حدود الهی!

امام(ع) می‌فرماید: اگر حکومت دینی عدالت را که اولی‌ترین حقوق جامعه است اجرا نماید، حدود الهی در جامعه توسط مردم بهتر و کامل‌تر و با میل و اختیار و رغبت رعایت می‌شود. امام(ع) می‌فرماید: لا ریاسه کالعدل فی السیاسته - در سیاست و حکومت داری هیچ چیز بالاتر از عدل نیست؛ بالاترین اصل در سیاست عدل است. امیرالمؤمنین(ع) در بیانی دیگر می‌فرماید: ثبات الملک فی العدل - ثبات حکومت در برپایی عدالت است. از این کلام هم می‌فهمیم که منظور امام(ع) از اصول در فرمایش قبلی، اجرای عدالت است.

شایسته است با مراجعه به سیره و روش امام(ع) نگاهی به ابعاد مختلف اجرای عدالت از سوی حکومت داشته باشیم.

اولین چهره‌ی عدالت در مسائل عمومی و در سطح سیاسی و اجتماعی که مسئولیت مستقیم اجرای آن بر عهده‌ی حکومت است عدالت در قانون‌گذاری و اجرای عادلانه‌ی قانون بوده است. و بخش دوم این بعد از عدالت سیاسی مهم‌تر است چون معمولاً بی‌عدالتی در اجرای قانون بیشتر رخ می‌دهد.

یکی از مصادیق تضييع اصول در حکومت‌داری، تبعیض در اجرای قانون است. در حکومت‌های غیر عادلانه معمولاً متنفذین و اقشار خاصی که وابسته به حکومت یا وابسته به هیئت حاکمه هستند یا به نحوی دارای قدرت سیاسی یا اقتصادی در جامعه می‌باشند از حاکمیت قانون مستثنی بوده یا قانون درباره‌ی آن‌ها به طور کامل اجرا نمی‌شود. از دیدگاه امام علی(ع) چنین حکومتی از دایره‌ی حکومت دینی خارج است. این معیاری است که به راحتی می‌توان مشروعیت و اسلامیت هر حکومتی را با آن سنجید. اصل این‌ها هستند! امام(ع) بر مبنای همین اصل بود که حکومت‌های گذشته را منحرف از حق و دین معرفی می‌کنند. در حکومت خلفا علیرغم ادعای اسلامیت حکومت، به این اصل عمل نمی‌شد. نمونه‌های بسیاری در تاریخ اسلام شاهد این مدعاست. شواهدی که همه در منابع تاریخی اهل سنت موجود است. من به عنوان نمونه به مواردی اشاره می‌کنم:

خالدبن ولید تا اندکی قبل از فتح مکه از سران و فرماندهان نظامی مشرکین در جنگ‌های آنان با مسلمانان بود، سپس مسلمان شد. در قضایای بعد از رحلت پیامبر(ص) بعنوان یکی از وابستگان به

حزب خلفا خدمات زیادی به این جریان کرده است. از جمله، این شخص نقش عمده‌ای در حمله به بیت امیرالمؤمنین (ع) داشت. با اعلام ابوبکر به عنوان خلیفه‌ی پیامبر (ص) عده‌ای از قبایل سر به شورش نهادند و زیر بار حکومت ابوبکر نرفتند. برخی از این قبایله‌ها از اسلام برگشتند و برخی دیگر فقط به حکومت ابوبکر اعتراض داشتند. ابوبکر خالد را برای سرکوب این قبائل مأمور کرد. خالد در این مأموریت به یکی از این قبائل به سرکردگی مالک بن نویره حمله نمود که به گواهی تاریخ، این قبایله، بر مسلمانی خود باقی بود و قبل از حمله‌ی خالد هم پایبندی خود را به اسلام اعلام کرده بودند لیکن خالد بدون توجه به این موضوع در جنگ معامله‌ی کفار را با اینان انجام داد و پس از کشتن مالک با همسرش همبستر شد!! این امر موجب اعتراضات زیادی گردید حتی عمر از ابوبکر خواست خالد را عزل و او را بر طبق شرع و قانون مجازات کند اما ابوبکر با توجه به وابستگی خالد به حزب خلفا و خدماتش به این حزب و نیاز حکومت به او، زیر بار مجازات خالد نرفت و او را به مأموریت دیگری فرستاد! ابوبکر گفت خالد دچار خطا و اشتباه شده است!! عمر که اصرار می‌کرد که باید حد الهی درباره‌ی خالد اجرا شود وقتی که پس از چندی به حکومت رسید خودش هم از اجرای حد و مجازات خالد چشم پوشی کرد!! این فقط یک نمونه است. در مورد خود عمر هم نمونه‌ای عرض بکنم که باز در منابع اهل سنت خبر مربوط به آن آمده است^(۱). مغیره بن شعبه از چهره‌های مشهور سیاسی تاریخ اسلام در نیمه‌ی اول قرن اول هجری، از برجستگان حزب خلفا بود که خدمات زیادی در تثبیت قدرت و حاکمیت این حزب کرده است و پس از انتقال قدرت از حزب خلفا به حزب اموی در خدمت امویان درآمد.

مغیره بن شعبه فردی سیاست پیشه و در عین حال بسیار حقه باز و چند چهره و در عین حال فاسد بود. این فرد در زمان عمر متهم به زنا شد و شاهدانی که صحنه را دیده بودند به شکایت نزد عمر آمدند، عمر به جای برخورد با مغیره چنان با شاهدان برخورد کرد که آن‌ها از ترس پا به فرار گذاشته و از مدینه گریختند. ابولؤلؤ قاتل عمر غلام همین مغیره بود که بخاطر ظلم و اجحافی که مغیره در حقیقت می‌نمود به شکایت نزد عمر آمد اما عمر نه تنها به شکایتش توجهی نکرد بلکه به او گفت مغیره با تو مدارا می‌کند! تو با توجه به مهارت‌هایی که داری باید بیشتر خدمت کنی! ابولؤلؤ چون این حرف را شنید گفت پس کجاست عدالتی که از آن دم می‌زنید! این است عدالت عمری؟! و از همان جا تصمیم به قتل عمر گرفت! که ماجرایش طولانی است.

روزی عمر به غلامش دستور داده بود که کاری دارم که باید به آن رسیدگی کنم لذا به هیچ کس اجازه‌ی ورود و ملاقات نده! زبیر آمد خواست وارد شود غلام مانع شد و علت ممانعت و دستور عمر را گفت! زبیر عصبانی شد و غلام را زیر مشت و لگد گرفت و چنان کتکی به غلام بیچاره زد که سر و صورتش خون آلود شد! غلام نزد عمر رفت و شکایت کرد و خواستار قصاص شد! عمر زبیر را خواست و با لحن آرامی فقط او را توبیخ کرد؛ همین و بس! غلام ماند و حقیقت! غلام می‌گوید با خودم گفتم مگر تو با زبیر یکی هستی که بتوانی از او قصاص بکنی! و پی کار خودش رفت!

۱ - از جمله نک: ترجمه تاریخ طبری/ ج ۵/ ص ۱۸۸۲

یک نمونه‌ی دیگر از عثمان بگوییم!

پس از اینکه ابولؤلؤ که عمر را کشت، عبید... پسر عمر آشکارا اعلام کرد که من هم همراهان ابولؤلؤ را که قبل از قتل همراه او بودند خواهم کشت. همراهان ابولؤلؤ عبارت بودند از مردی ایرانی به نام هرمزان و دختر و همسرش که هیچ دلیل و مدرک و شاهده‌ی بر همکاری این‌ها با ابولؤلؤ در قتل عمر وجود نداشت. عبید... تهدید خود را عملی کرد و هر سه‌ی این‌ها را کشت! مردم اعتراض کردند که این بیگناهان چرا باید کشته شوند و خواستار قصاص قاتل شدند! اما مگر می‌شود پسر عمر را مجازات کرد!^(۱) اما عثمان در مقابل این اعتراضات به منبر رفت و چنین گفت: ای مردم! از قضا و مقدرات الهی این بود که عبید... پسر عمر، هرمزان و آن دو نفر دیگر را بکشد! چون آن‌ها وارثی ندارند! [زیرا ایرانی بودند و کسی را نداشتند] من هم از گناه عبید... گذشتم چون من ولی دم آن‌ها هستم و خلیفه‌ی خدا! و شما هم گذشت کنید! عده‌ای که در جلسه بودند بلند شدند و گفتند ما هم گذشت کردیم!

این است منطق و استدلال و عدالت خلیفه! امیر مؤمنان(ع) که این خبر را شنید نزد عثمان آمد و اعتراض کرد و فرمود تو باید او را قصاص کنی! عثمان قبول نکرد! امیر مؤمنان(ع) در حضور جمعی قسم یاد کرد که هر کجا عبید... را ببینم قانون الهی را درباره‌ی او اجرا خواهم کرد. خلیفه که چنان دید به عبید... گفت زود از مدینه برو! او هم شبانه فرار کرد و خلیفه محل بسیار آباد و حاصل خیزی به نام کوفیه (یعنی کوفه‌ی کوچک) به او داد تا برود کیفش را بکند!

نمونه‌ای دیگر: ولید بن عتبه از سران حزب اموی و از نزدیکان عثمان و از بستگان نسبی، زمانی که والی کوفه بود مست می‌کرد و با آن حال به مسجد می‌آمد و نماز می‌خواند! روزی در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند مأمومین!! (حال شعور و ایمان و دین این مأمومین تماشایی است!) گفتند جناب امیر نماز صبح را چهار رکعت خواندی گفت کم است؟! می‌خواهید بیشترش بکنم!! در آن حال چند نفر انگشتی مخصوص او را درآورده و پیش خلیفه آمدند و شکایت کردند. عثمان از اینکه از رفیقش شکایت شده ناراحت شد و گفت از جلوی چشمانم گم شوید - بروید! و اجازه‌ی صحبت کردن را به آن‌ها نداد. هر چه اصرار کردند که بگذار دلایل مان را بگوییم به خرجش نرفت. عثمان گفت مگر شما با چشمان خود دیده‌اید که او شراب خورده است! خلاصه عثمان زیر بار نرفت که نرفت! آن‌ها پیش امیرالمؤمنین(ع) آمدند و از عثمان شکایت کردند! امام(ع) نزد عثمان آمدند و اعتراض کردند این چه کاری است؟ چرا حدّ خدا را درباره‌ی این فاسق اجرا نمی‌کنی؟ عثمان با تهدید و اصرار امام(ع) ناچار شد ولید را احضار کند! شاهدان چند نفر دیگر را که ماجرا را دیده بودند با خود آوردند! کار از کار گذشته بود! امام(ع) شلاق را به عثمان دادند که بگیر و حد را اجرا بکن! عثمان این کار را نکرد و کسی هم از ترس عثمان جرأت نکرد حد را اجرا کند! می‌گویند امام(ع) که چنین دید خود جلو آمد ابتدا ولید را گرفته و بر زمین کوبید - ولید به امام(ع) جسارت کرد و ناسزا گفت! امام(ع) بدون توجه

۱ - این داستان در چندین منبع معتبر تاریخی اهل سنت آمده است از جمله مروج الذهب مسعودی و تاریخ طبری و شرح نهج البلاغه

به یاوه سرایی‌های او فرمود حدود الهی استثنا بردار نیست و حد را جاری فرمود! اجرای قانون و عدالت اگر از سوی حکومت با تبعیض مواجه شود آن حکومت دینی نیست ولو اینکه شعار اسلام خواهی بدهد!

مصلحت اندیشی‌های سیاسی نمی‌تواند مانع اجرای عدالت شود! امام(ع) فرمود در حکومت و سیاست هیچ چیز نباید جای عدالت بنشیند، عدالت در رأس امور و وظایف حکومت است.

یک نمونه هم از عدالت علوی برای شما بگویم. در صدر اسلام و قبل از آن و قرن‌ها بعد از آن یکی از مهمترین ابزارها و وسایل تبلیغی و رسانه‌ای که می‌توان گفت به منزله‌ی روزنامه‌ها و نشریات و رادیو و تلویزیون روزگار ما کاربرد و تأثیر و جایگاه داشت، شعر و شاعری بود. برای اینکه اندیشه و فکر یا سیاست یا مرام و مسلکی در جامعه پخش و شایع شود و مقبولیت یابد مهم‌ترین وسیله‌ی رساندن آن به مردم در قالب شعر بود لذا قرن‌ها شاعران جایگاه والایی نزد حاکمان و حکومت‌ها داشتند. در دوران حکومت امیرالمؤمنین(ع) شاعر توانایی بود که در طرفداری از امیرالمؤمنین(ع) شعرهای خوب و محکمی می‌سرود. شعرهای این مرد یکی از مؤلفه‌های قدرت تبلیغی حکومت امام(ع) محسوب می‌شد. البته امام(ع) رسماً شاعری نداشت یعنی این مرد رسماً برای حکومت کار نمی‌کرد لیکن خودش با هر انگیزه‌ای اشعارش را در هواداری از امام(ع) می‌سرود! شعرهای این مرد چنان بود که دستگاه تبلیغی معاویه را عاجز کرده بود. روزی چند نفر شهادت دادند که این مرد شراب خورده است! امام(ع) بلافاصله او را خواست و حد شرب خمر را درمورد او اجرا فرمود. آن مرد هم بلافاصله پیش معاویه رفت و در خدمت او درآمد! و نمونه‌هایی از این دست بسیار است که مجال بیان آن‌ها نیست. پس یکی از شاخص‌های مهم اجرای عدالت از سوی حکومت دینی، به عنوان اصلی‌ترین و اولی‌ترین وظیفه، اجرای بدون تبعیض قانون است. تشخیص مشروعیت و حقانیت و اسلامیت یک حکومت، بر اساس این معیار و شاخص، نیازی به داشتن سواد و تحصیلات عالیه و تحلیل سیاسی و ... ندارد. لذا هر کسی که از حداقل بصیرت دینی برخوردار باشد می‌تواند از آن در ارزیابی عملکرد یک حکومت استفاده کند و لذا هیچ کس نمی‌تواند از این مسئولیت به بهانه‌های واهی شانه خالی کند! اگر به این مسئولیت عمل شود حکومت‌ها هم نمی‌توانند با طرح مسائل فرعی مردم را فریب دهند!



گفته شد که از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه‌ی حکومت اقامه‌ی عدل در جامعه و گستره‌ی حوزه‌ی عمومی زندگی بود. امام(ع) در خصوص آسیب شناسی حکومت دینی چهار شاخص را معرفی فرمودند و گفتند عملکرد حکومت‌ها را برای تشخیص انحراف یا عدم انحراف آن‌ها از مسیر اصلی وظایف خود، با این شاخص‌ها و معیارها باید سنجید. امام(ع) فرمود نشانه‌های انحطاط و انحراف یک حکومت عبارتند از:

(۱) تضييع اصول،

(۲) پرداختن به فروع،

(۳) کنار نهادن شایستگان،

(۴) به کار گماردن اراذل و انسان‌های پست.

در تبیین این اصول چهارگانه گفته شد اولین اصلی که در حکومت‌های منحط و منحرف از حق ضایع می‌شود اصل عدالت گستری است. عدالت در عرصه‌ی حاکمیت و در ارتباط با وظایف حکومت ابعاد مختلفی دارد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها اجرای عادلانه و بدون تبعیض قانون درباره‌ی همه است. امام(ع) نظرشان بر این بود که این بعد از عدالت در حکومت‌های قبلی اجرا نشده است و وابستگان به حکومت و صاحبان قدرت و ثروت و نفوذ، در عمل مستثنی از قانون بوده‌اند. به نمونه‌هایی اشاره شد.

بعد دیگر اصل عدالت گستری، اجرای عدالت در عرصه‌ی اقتصادی است. یعنی توزیع عادلانه‌ی امکانات و ثروت و امتیازات مادی در جامعه! از مهم‌ترین انتقادهای امام(ع) به حکومت‌های قبلی و یکی از اساسی‌ترین دلایل امام(ع) در غیر دینی بودن حکومت خلفا این بود که آن‌ها عدالت اقتصادی

را در توزیع ثروت عمومی اجرا نکرده‌اند.

امام(ع) اعتقاد داشتند در اثر عملکرد ناعادلانه‌ی حکومت در حوزه‌ی اقتصاد، جامعه از وضعیت تعادل خارج شده است. وابستگان به قدرت و حکومت با استفاده از امتیازات ویژه و رانت خواری، به نا حق ثروت عمومی جامعه را به طرز ناعادلانه‌ای به خود اختصاص داده‌اند و حکومت با اعطای امتیازات ویژه به آن‌ها اکثریت جامعه را در محرومیت قرار داده است. لذا وقتی امام(ع) ناچاراً مسئولیت حکومت را پذیرفتند اولین سخن‌شان، اعتراض و فریاد علیه وضعیت ناعادلانه‌ی اقتصادی موجود بود. امام(ع) دقیقاً به این نکته اشاره فرمودند که بی‌عدالتی اقتصادی و بی‌عدالتی سیاسی دو روی یک سکه‌اند! لذا در اولین سخنرانی خود پس از پذیرش حکومت، به هر دوی این بی‌عدالتی‌ها اشاره کردند. جالب اینکه در سال ۳۵ هجری که امام(ع) به خلافت رسید اکثریت جامعه به علت عدم رشد فکری و نداشتن بصیرت! این پیوستگی و ارتباط با دو چهره از زندگی عمومی را درک نمی‌کردند. یعنی عموم مردم نیز به شرایط ظالمانه‌ی موجود توجه شده بودند. چه عواملی باعث شده بود علیرغم مخالفت و مغایرت این وضع با سیره و سنت پیامبر(ص) مردم به چنین ذهنیتی در تفکر سیاسی دچار شوند؟ ریشه‌یابی و تحلیل این پدیده‌ی تاریخی موضوع جالبی است که بحث و بررسی درباره‌ی آن را به فرصت و مجال مناسبی وا می‌گذاریم. به هر حال به علت سوء عملکرد حکومت‌های قبلی، بی‌عدالتی در حوزه‌ی اقتصاد عمومی در جامعه نهادینه شده بود. فلذا امام(ع) در اولین خطبه‌ی خود فرمود این وضع ناعادلانه را به هم خواهیم زد. البته امام(ع) می‌دانست که با چه مشکلاتی در طی این طریق مواجه خواهد شد. لذا اجرای عدالت توسط امام(ع) برای بسیاری از خواص جامعه که امتیازات و حقوق ویژه‌ای در حکومت‌های قبلی داشتند بسیار گران آمد. بارها به امام(ع) اعتراض شد که چرا سنت عمری را رعایت نمی‌کند و شأن و مقام و مرتبه‌ی افراد را در پرداخت حقوق و تقسیم ثروت لحاظ نمی‌نماید. و امام(ع) می‌فرمود: آیا سنت رسول... اولی و سزاوار تبعیت است یا سنت عمر؟!

گفتم تبعیض و بی‌عدالتی سیاسی و اقتصادی دو روی یک سکه‌اند! بی‌عدالتی در عرصه‌ی سیاسی در اکثر موارد منجر به بی‌عدالتی اقتصادی می‌شود و ظلم و تبعیض در عرصه‌ی اقتصاد، فساد سیاسی و حکومت ناعادلانه را در پی خواهد داشت.

غالباً این گونه است که توزیع ناعادلانه‌ی ثروت در جامعه و در سطح کلان، بر اساس بده-بستان‌های سیاسی پشت پرده صورت می‌گیرد! و حاکمیت سیاسی برای تثبیت موقعیت خود، ناچار است موقعیت طبقات و افراد ذی نفوذ را با اعطای امتیازات سیاسی یا اقتصادی لحاظ! کند! پس از پیامبر(ص) نیز به این قاعده! عمل شد!

ابتدا، کار با یک حرکت سیاسی آغاز شد و در نهایت و پس از ۲۵ سال جامعه به چنان وضعیتی از عدم تعادل و بی‌عدالتی رسید که امیرمؤمنان(ع) فرمود اصلاح امور فقط با یک انقلاب اجتماعی و وارونه کردن شرایط موجود امکان پذیر است. قبل از اینکه به تحلیل اوضاع و احوال جامعه‌ی مسلمین در سال ۳۵ هجری یعنی مقطع زمانی به دست‌گیری حکومت از سوی امام(ع) و تبیین اقدامات اولیه‌ی آن حضرت بپردازیم به چند نمونه از عملکرد حکومت‌های قبلی در زمینه‌ی موضوع مورد بحث

اشاره می‌کنیم. تا ریشه‌های شرایط ناعادلانه‌ی جامعه در سال ۳۵ را بهتر بشناسیم.

پس از کودتای سیاسی سقیفه، سران کودتا، هرچند توانستند اکثریت جامعه را با ترفندهای تبلیغاتی – سیاسی متناسب با اوضاع و احوال جامعه آرام کنند و برخی دیگر را با قدرت و برخورد فیزیکی سر جای خود بنشانند اما می‌دانستند نمی‌توانند پاره‌ای از صاحبان نفوذ و شعور!! را با این شگردها و ترفندها راضی نمایند و کاملاً واقف بودند که برای آن‌ها باید هزینه‌های بیشتری بپردازند! آن‌ها فهمیده بودند که امثال ابوسفیان را با استدلال‌های عوامانه اما با رنگ و لعاب اعتقادی، آن‌گونه که در سقیفه اقامه کردند نمی‌توان فریب داد!

در تاریخ آمده است که حضرت پیامبر(ص) ابوسفیان را در روزهای آخر حیات خودشان به مأموریت جمع آوری زکات فرستاده بود! (آیا این مأموریت به خاطر آن نبود که یکی دیگر از مدعیان را از صحنه‌ی سیاسی مدینه هنگام رحلت خودشان دور کرده باشند چنان که درباره‌ی دیگران همین مقصود را با راه اندازی سپاه اسامه داشتند!) ابوسفیان زمانی به مدینه برگشت که شاید چند روزی بیش از وقوع کودتای سقیفه نگذشته بود. پرسید چه خبر است؟! گفتند پیامبر(ص) رحلت فرمود و ابوبکر خلیفه شد! او که در پی فتنه بود و ضمناً می‌دانست سران کودتا چگونه به قدرت رسیده‌اند گفت به همین آسانی؟! به خدا چنان بلوایی برپا کنم تا بدانند من چه کسی هستم؟! (مضمون حرفش این بود) یعنی اینکه به آن‌ها می‌فهمانم سهم من چیست و چقدر است! لذا تحرکات سیاسی‌اش را شروع کرد! ابتدا پیش امیرمؤمنان(ع) آمد که با وجود شما این‌ها کسی نیستند که حکومت را به دست گیرند! امام(ع) با شناختی که از او و انگیزه‌هایش داشت او را طرد کرد! بعد به دنبال دیگران رفت! به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر(ص) گفت چرا این وضع را قبول کردید و شروع کرد به تحریک صاحبان نفوذ! عمر از این تحرکات و تحریکات آگاه شد و نزد ابوبکر رفت و ماجرا را گفت که ابوسفیان قصد فتنه دارد! باید کاری بکنیم! شیخین پس از تبادل نظر و مذاکره به یک جمع بندی درباره‌ی ابوسفیان رسیدند و آن این بود که فرستاده‌ای به سویش روانه کردند و پیام دادند اولاً – آنچه از زکات جمع کرده‌ای را خلیفه یکجا به تو بخشید – این علی الحساب – ثانیاً پیش خلیفه بیا تا صحبتی با هم بکنیم! ابوسفیان که همین را می‌خواست پذیرفت و پیش خلیفه آمد. تاریخ آنچه را که این‌ها درباره‌ی آن مذاکره کردند و به توافق رسیدند نیاورده است اما خروجی این مذاکرات و توافقات، اعطای حکومت بخشی از شامات به یزید پسر ابوسفیان بود و همین حکومت جای پای حزب اموی برای ورود به عرصه‌ی قدرت سیاسی بود که بالاخره منجر به پادشاهی معاویه گردید.

یک نمونه‌ی دیگر عرض کنم تا بدانید زاویه‌ی انحراف و بی‌عدالتی از کجا و چگونه شکل می‌گیرد. ابن ابی الحدید نویسنده‌ی سنی مذهب معروف می‌نویسد: روز دوم یا سوم خلافت ابوبکر بود که بنا شد حکومت جدید مقداری پول بین مردم مخصوصاً خانم‌ها! پخش کند. از این پول مبلغی را نزد زنی از بنی نجار آوردند – این زن آدمی بسیار فهمیده و با بصیرت و با ایمانی بوده است. خانم پرسید این چه پولی است گفتند این پول را خلیفه داده است. به همه‌ی خانم‌ها می‌دهد این هم سهم شما! گفت ابوبکر می‌خواهد با رشوه دین ما را بخرد! و ادامه داد که من دینم را نمی‌فروشم!

حکومت خلفا با این ترفندها آغاز شد! و ابوبکر عمر چندانی نکرد و طبق توافق و طرح و نقشه‌ی قبلی حکومت به عمر رسید! عمر این تبعیض و بی‌عدالتی را در دوران خود قانونی کرد! و عدم تعادل اقتصادی در جامعه را نهادینه نمود. جامعه را به طبقاتی تقسیم کرد و به پاره‌ای از اقشار امتیازات ویژه‌ی اقتصادی و حقوق و امکانات خاص در نظر گرفت که همه‌ی این تصمیم‌ها بر اساس ملاحظات سیاسی گرفته شد. البته با پوشش و ظاهری دینی و مذهبی و شرعی!! این حقایق تاریخی در اکثر منابع اهل سنت آمده است! می‌توانید در این باره به مروج الذهب مسعودی مراجعه نمایید.

از جمله ملاک‌ها و معیارهای شکل‌بندی طبقاتی و اعطای حقوق و امتیازات ویژه‌ی اقتصادی به پاره‌ای از افراد و اقشار جامعه، عبارت بود از سابقه در اسلام، یا وابستگی به پیامبر(ص) یا شرکت در غزوات دوران پیامبر(ص) و ...! که از منظر موازین اسلامی و سنت و سیره‌ی پیامبر(ص) هیچ کدام از این امور نمی‌توانست استحقاق اشخاص برای برخورداری‌های تبعیض آمیز و امتیازات ویژه‌ی مادی را توجیه کند! می‌نویسد از جمله اشخاصی که از این امتیازات برخوردار شد عباس عموی پیامبر(ص) بود که خودش شخصی متمول و از ثروت‌مندان قبل از اسلام محسوب می‌شد. نوشته‌اند حقوق عباس به خاطر وابستگی به پیامبر(ص) دوازده هزار درهم بود درحالی‌که حقوق یک سپاهی مصری که در جبهه‌ی جنگ حضور داشت فقط سیصد درهم تعیین گردید. همسران پیامبر(ص) شش یا ده هزار درهم حقوقشان بود درحالی‌که یک نظامی چهارصد درهم حقوق می‌گرفت. حقوق معاویه را که چند سالی پیش از مسلمانیش نمی‌گذشت پنج هزار درهم نوشته‌اند در حالی‌که حقوق یک فرد عادی اهل مکه ششصد درهم تعیین شده بود. همچنین بین عرب و غیر عرب در دریافت حقوق اختلاف فاحشی وجود داشت. در این میان نکته‌ی جالبی قابل ذکر است نوشته‌اند حقوق همسران پیامبر(ص) شش هزار یا ده هزار درهم تعیین گردید اما در بین آن‌ها عایشه جایگاه ویژه داشت لذا حقوق او دوازده هزار درهم مقرر شد. جالب‌تر اینکه چون علت این تبعیض و تفاوت را از عمر پرسیدند گفت چون پیامبر(ص) عایشه را بیش از دیگر همسرانش دوست می‌داشت!! که توجیهی غیر موجه است و بر هر اهل بصیرتی ریشه‌ی این تفاوت‌ها شناخته شده است! مبنای همه‌ی این تبعیض‌ها سیاسی بود و بس!

یک شاهد تاریخی دیگر نقل می‌کنم. نوشته‌اند در یکی از جنگ‌ها غنائم زیادی آورده بودند که در میان آن‌ها گوهری بود که عرب‌ها تا آن موقع چنین جواهری ندیده بودند. در حضور عمر این گوهر دست به دست می‌شد و با شگفتی به آن نگاه می‌کردند و به دیگری می‌دادند! عمر پرسید به نظر شما بهای این گوهر چقدر است؟ حاضرین گفتند نمی‌دانیم! قیمتی بر آن نمی‌توان گذاشت! عمر گفت بگذارید این گوهر را به عایشه تقدیم کنم! زیرا پیامبر(ص) عایشه را خیلی دوست می‌داشت؛ البته اینکه حضرت عایشه را دوست داشت آن هم خیلی دلیل و مدرک تاریخی معتبر ندارد این فقط ادعای خود عایشه و هم حزبی‌های اوست! هرچند به فرض هم که حضرت عایشه را دوست داشته باشد آیا این دلیل می‌شود که بیت المال را به او ببخشند!

اما بحث بر سر این است که خانم عایشه یک زن معمولی نبود که عمر از سر مهر به او مالی ببخشد. این خانم یکی از چهره‌های برجسته‌ی حزب شیخین بود که نقش زیادی در تصاحب قدرت

سیاسی توسط ابوبکر (پدرش) و عمر داشت! عمر با این کارها هم برای عایشه شخصیت سازی می‌کرد و هم اینکه این پول دوباره در راه تحکیم قدرت سیاسی خودشان در جامعه باز خورد می‌شد! عایشه با پخش این پول‌ها محبوبیت و نفوذ کذایی در میان عرب‌ها بدست آورد. عایشه در دوران پس از رحلت پیامبر (ص) در جایگاه مفتی! فتوا صادر می‌کرد. به عنوان محبوبه‌ی پیامبر (ص) چه احادیثی در تأیید خلافت ابوبکر و عمر و مشروعیت بخشیدن به آن‌ها که نساخت! و آن‌ها را به پیامبر (ص) نسبت نداد! شما می‌توانید درباره‌ی این موضوع به جلد چهارم کتاب نقش عایشه در احادیث اسلام نوشته‌ی علامه مرتضی‌عسکری مراجعه فرمایید.

آری این تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها در دوران عمر - مخصوصاً - لباس مشروعیت و دیانت به تن کرد. این تبعیض‌ها سبب گردید که پس از مدتی تعدادی از صحابه به ثروت‌های هنگفت و عظیم دست یافتند. این وضع در زمان عثمان گسترش یافت و بخشش‌های بی‌حساب و کتاب از بیت المال و ثروت عمومی از دایره‌ی صحابه فراتر رفت و به ایل و طایفه و خانواده‌ی خلیفه رسید! طبیعی است این ثروت‌های نامشروع آثار خود را هم در رفتار و کردار و موضع‌گیری‌های خود صحابه و هم در جامعه خود را نشان داد. در تاریخ، ثروت‌های نجومی برای برخی از سران صحابه همچون عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر ثبت کرده‌اند که خواننده واقعاً شگفت زده می‌شود. زمین‌های حاصل خیز در سراسر قلمروی حکومت، چندین هزار غلام و کنیز و شمش‌های طلایی که پس از مرگ‌شان، ورثه، آن‌ها را با تبر بین خود تقسیم می‌کرده‌اند!

در زمان عثمان این اوضاع و احوال بدتر شد. عمر و ابوبکر خود را خلیفه‌ی پیامبر (ص) معرفی کردند! عثمان خود را خلیفه ... خواند و می‌گفت تمام ثروت حکومت و بیت المال، مال خداست و من هم خلیفه‌ی اویم لذا می‌توانم هر طور که بخواهم در آن تصرف کنم و به هر کس بخواهم ببخشم! عثمان، علمای اهل سنت را در توجیه این گونه از کارهایش سخت به زحمت انداخته است! لذا پاره‌ای از محدثین و مورخین اهل سنت سعی کرده‌اند تا می‌توانند در این باره پرده پوشی کنند! اما حاتم بخشی‌های عثمان چنان است که با اینکه هر کس فقط گوشه‌ای از آن‌ها را نقل کرده اما مجموع آن‌ها شاید به اندازه‌ی یک کتاب در منابع متعدد آمده است. می‌گویند یک پنجم خمس غنائم جنگی آفریقا که ثروت هنگفتی بود جناب عثمان آن را به یکی از دامادهایش - مروان بن حکم - بخشید. ابن ابی الحدید می‌نویسد عثمان در مجلسی دویست هزار درهم از بیت‌المال به ابوسفیان هدیه داد. همان روز دستور داد صد هزار درهم هم به مروان بدهند. کار به جایی رسید که زید بن ارقم که خودش خیلی آدم درست و حسابی نبود! و مدتی خزانه‌دار عثمان بود طاقت نیاورد و روزی آمد پیش عثمان و کلیدهای خزانه را جلوی او انداخت و گفت من نمی‌توانم زیر بار وبال این بذل و بخشش‌های تو بروم! عثمان گفت به تو چه مربوط است من صله‌ی رحم می‌کنم این‌ها فامیل‌های من هستند و من هم خلیفه‌ی خدا! دارم صله‌ی رحم می‌کنم! بعد کلیدها را از زید گرفت و گفت برو پی کارت! عثمان برای اولین بار قصری برای خلافت درست کرد و چون با اعتراض مردم رو برو شد گفت من این قصر را برای خودم که نساختم! بلکه خلفای بعدی هم می‌خواهند اینجا زندگی بکنند!

فرمایش امام(ع) در آسیب شناسی حکومت دینی که فرمود: اصول را ضایع کردند یعنی همین! این اصل عدالت بود که ضایع شد.

البته انحرافات درپاره‌ای از امور اخلاقی و اعتقادی و حتی عبادی هم در حکومت های خلفای سه‌گانه ایجاد شده بود اما امام(ع) در رابطه با عملکرد حکومت، آن‌ها را اصول و ریشه‌ها نمی‌داند! لذا در اولین خطبه‌ی خودشان پس از پذیرش حکومت به این مسائل یعنی اجرای عدالت در جامعه تصریح کرده و فرمودند من عدالت را اجرا و با بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌هایی که از جانب حکومت‌های قبلی در جامعه روا داشته شده از همین امروز مبارزه خواهم کرد و این وضعیت و شرایط موجود را وارونه خواهم نمود.

آن‌هایی که به سبب وابستگی به حکومت و یا ارتباط با قدرت سیاسی یا به جهت رابطه‌ی حسبی و نسبی با صاحبان قدرت به آلف و الوف رسیده‌اند باید آنچه را برده‌اند به بیت المال برگردانند! در همان مجلس عده‌ای از همین وابستگان به حکومت سابق که در مجلس حاضر بودند (مانند سعید بن عاص و ...) پس از شنیدن این فرمایش امام(ع) به یکدیگر نگاهی کردند و یکی گفت منظور ما هستیم! ابی رافع جریان این زمزمه‌ها و نگرانی‌ها را به امام(ع) گزارش داد! امیرالمؤمنین(ع) فرمود: آری! درست فهمیده‌اند منظورم همه‌ی آن‌ها هستند و اگر روزگار مجالم دهد یقه‌ی همه‌ی شان را خواهم گرفت! اینان باید حساب پس بدهند.

گفتم از زمان عمر پرداخت حقوق از بیت المال طبقاتی شده بود علاوه بر مواردی که گفته شد شرکت کنندگان در غزوات مثل بدر و احد و ... حقوق بیشتری دریافت می‌کردند. به طوریکه گاهی تفاوت پرداخت‌ها به هزار برابر هم می‌رسید. نوشته‌اند عده‌ای چند هزار درهم می‌گرفتند اما به عموم مردم چند درهم بیشتر نمی‌رسید! امیرمؤمنان(ع) فردای حکومت خودشان دستور دادند مانند زمان پیامبر(ص) به همه - بدون توجه به سابقه و حضور در غزوات و غیره - حقوق مساوی پرداخت شود! اینجا بود که مشکلات شروع شد. یکی از علت‌های عدم همراهی چهره‌هایی مثل سعد بن ابی وقاص با امام(ع) این بود که احساس می‌کردند که در حکومت امام(ع) به آن‌ها توهین شده است! زمان خلفای قبلی چند هزار درهم را به در خانه‌ی آقا می‌فرستادند حالا او باید برای گرفتن سه درهم در کنار غلام سیاه خود جلوی خزانه صف بکشد!

جالب است بدانید تبعیض در توزیع ثروت و رفتار ناعادلانه‌ی حکومت در جامعه چنان نهادینه و تثبیت شده و به اصطلاح جامعه شناسان، به نرم اجتماعی تبدیل شده بود که خواهر امیرالمؤمنین(ع) نیز از اینکه امام(ع) حقوق او را همسان کنیزش پرداخت نمود شدیداً اعتراض کرد!

نوشته‌اند سهیل بن حنیف که از اصحاب امام(ع) و از شایستگان بود در اولین روز تقسیم حقوق وقتی در کنار غلام سیاه خود حقوق سه درمی‌اش را دریافت نمود و با کمال تعجب دید به غلامش هم سه درهم دادند گمان کرد اشتباهی صورت گرفته است لذا به امیرالمؤمنین(ع) عرض کرد به این غلام سیاه من به اندازه‌ی خودم حقوق می‌دهید؟ امام(ع) فرمود: من به کتاب الهی مراجعه کرده‌ام و دیده‌ام خداوند هیچ تفاوتی بین سیاه و سفید و نوکر و آقا نگذاشته است. لذا همان روزها بعضی از

کسانیکه نیت و انگیزه‌ی بدی نداشتند به امام(ع) تذکر دادند که کاری را که شروع کرده‌اید به سرانجام نخواهد رسید! امام(ع) پاسخی دادند که باید سرمشق همه‌ی حکومت‌هایی باشد که ادعای اسلامیت و دیانت می‌کنند. فرمود: اَتَأْمُرُونِي اَنْ اَطْلُبَ النِّصْرَ بِالْجَوْرِ! آیا شما می‌خواهید من پیروزی و پایداری حکومت را با ظلم و ستم بر مردم تأمین کنم؟ سوگند به خدا هرگز چنین نخواهم کرد! فرمود: به خدا اگر این مال از آن خودم بود آن را به طور مساوی و عادلانه بین مردم تقسیم می‌کردم حال آنکه این مال و ثروت مال خود مردم است! و خداوند آن را به جامعه و تمام مردم مقرر فرموده است. امیرالمؤمنین(ع) در عرصه‌ی مبارزه با بی‌عدالتی اقتصادی بدون گذشت عمل می‌فرمود. امام(ع) اجرای عدالت را در ارتباط با وظایف حکومت اصل می‌دانست. برای اینکه اصل و فرع در رابطه با عملکرد حاکمیت بیشتر روشن شود یک شاهد تاریخی دیگر برای شما نقل می‌کنم.

شنیده‌اید و در تاریخ هم آمده است که جوانی نزد امیرالمؤمنین(ع) آمد و گفت اماما! من مرتکب عمل شنیع زنا شده‌ام و از شما درخواست می‌کنم حد الهی را درباره‌ی من اجرا کنید، بلکه از عذاب اخروی نجات یابم! امام(ع) پس از گفتگویی کوتاه با آن جوان فرمود برو از جلوی چشمم دور شو! شاید اشتباه می‌کنی! و منظور حضرت آن بود که آن جوان که رفتار او حکایت از توبه‌اش می‌نمود، حد نخورد؛ اما جوان اصرار داشت که حد درباره‌اش اجرا شود! این اصرار از سوی جوان و عکس العمل امام(ع) دوبار تکرار شد امام(ع) در بار سوم با اکراه حد را جاری کردند. امام(ع) سعی داشت گناه جوان آشکار نشود و با توجه به حال توبه و انابه برایش آمرزش خواستند؛ اما همین امیرالمؤمنین(ع) در خصوص حقوق عمومی مربوط به مردم و جامعه و در رابطه با خیانت کارگزاران و وابستگان به حکومت و قدرت، این گونه به مالک دستور می‌دهد: ثم تفقد اعمالهم (سپس رفتار و عملکرد کارگزاران را بررسی کن) و اسعَب العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم (و جاسوسانی راستگو و وفا پیشه بر آنان بگمار) فان تعاهدک فی السر لامورهم حدوه لهم علی استعمال الامانه و الرفق بالریعیه [خوب توجه کنید] (که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت‌داری و مهربانی با مردم خواهد بود) و تحفظ من الاعوان (و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن) [بسیار قابل توجه است] فان احد منهم بسط یده الی خیانته اجتمعت بها علیه عندک اخبار عیونک (و اگر یکی از آن‌ها دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کردند) اکتفیت بذلک شاهدا، فبسطت علیه العقوبه فی بدنه و اخذته بما اصاب من عمله (به همین مقدار گواهی قناعت کرده، او را با تازیانه کیفر کن و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر) ثم نصبته بمقام المذله، و و سمتہ بالخیانه و قلدته عار التهم (سپس او را خار دار و خیانت کارش معرفی کن و طوق بدنامی به گردنش بیفکن)^(۱) حال کسی را که میلیاردها دزدی و اختلاس کرده است بگویی محاکمه‌اش کردیم و محکوم هم شد اما اسمش را نمی‌توانیم بگوییم (به مصلحت نیست) این گونه با فساد مبارزه نمی‌شود! جالب اینکه بعد می‌فهمی طرف آزادانه دارد به کارش ادامه می‌دهد!! داستان این طور مبارزه کردن با فساد به قصه‌های حسین کرد شبستری شباهت دارد! یعنی نوعی سرگرم کردن خلق... است و بس! امام(ع) می‌گوید با

متجاوزین به حقوق مردم و بیت المال آشکارا باید برخورد شود! نباید آبرویی برای این‌ها بگذاری! رسوایشان کن! امام(ع) با مخالفان سیاسی خود تا زمانیکه دست به سلاح نبرده‌اند با سعه‌ی صدر و مسالحه برخورد می‌کند آن هم مخالفینی مانند خوارج! اما با کسانی که به حقوق مالی مردم تجاوز کرده‌اند کوچکترین مماشاتی ندارد. در فرمان دیگری درباره‌ی کارگزاری که به بیت المال خیانت کرده است می‌نویسد او را مجازات کن، آنگاه در کوچه و بازار با سرافکنندگی تمام او را بگردان و به همه اعلام کن این مرد به بیت المال خیانت کرده است. این روش را متأسفانه دیگران (یعنی آن‌هایی که امیرالمؤمنین(ع) را نمی‌شناسند) پس از قرن‌ها تجربه و مطالعه کشف کرده و به آن عمل می‌کنند اما ما مسلمانان هنوز بین عمل به حقیقت و مصلحت گیر کرده‌ایم!

واقع این است هیچ کس نباید مبارزه‌ی مخفی با فساد حکومتی و فساد اقتصادی را باور کند! دادگاه غیر علنی فقط به مسائل اخلاقی اختصاص دارد.

مبارزه با فساد اقتصادی و حکومتی باید آشکارا و علنی و مجازات مفسدان هم در صحنه‌ی علنی اجتماع و با نام و نشان و معرفی کامل باید صورت بگیرد. این روش را امام(ع) ۱۴۰۰ سال پیش اجرا کرده است اما کافران به آن عمل می‌کنند و در این راه- مبارزه با فساد حکومتی و اداری و اقتصادی- موفق هم بوده‌اند اما ما ... !!

آری! اجرای عدالت هزینه‌های سنگینی دارد! مخصوصاً اگر توده‌های مردم بصیرت کافی نداشته باشند! نا آگاهی عمومی هزینه‌ی اجرای عدالت را بسیار بالا می‌برد! زیرا آن‌هایی که به نا حق و به واسطه‌ی وابستگی به قدرت سیاسی و حکومت، به ثروت و مکنت و موقعیت و ریاست رسیده‌اند وقتی در مواجهه با عدالت همه چیز را از دست رفته می‌بینند به آسانی تسلیم نمی‌شوند! و با تمام توان در برابر عدالت می‌ایستند! اما هیچ گاه برای رو یا رویی با عدالت نمی‌گویند ما با اجرای عدل و قسط مخالفیم و یا با عدالت مبارزه می‌کنیم. این گونه نیست! یعنی این‌ها زرنگ‌تر از این حرف‌ها هستند! اگر زرنگ نبودند که بر گرده‌ی مردم سوار نمی‌شدند! این جریان‌ها و اشخاص معمولاً نبض جامعه را در دست دارند! آن‌ها جامعه شناس و روانشناس هستند! لذا در مقابله‌ی با عدالت، شعارهای دیگری علم می‌کنند! شعارهایی که بتوانند با آن توده‌های نا آگاه جامعه، به خصوص اقشار و گروه‌های اجتماعی را که به نوعی در قید و بند احکام دین در حوزه‌ی رفتار اجتماعی و شخصی نیستند شریک کنند! بنابراین آن‌هایی که به واسطه‌ی وابستگی به قدرت در حکومت‌های قبلی تا گلو در فساد فرو رفته بودند نگفتند ما آلوده‌ایم و چون علی(ع) برای اجرای عدالت یقه‌ی ما را چسبیده است ما هم با او مخالفت می‌کنیم. بلکه گفتند اولاً- حکومت امیرالمؤمنین(ع) با نظر مردم سر کار نیامده است، ثانیاً- عثمان به تحریک علی(ع) و مظلوم کشته شده است! اما آن‌هایی که به بهانه‌ی این ادعاها دنبال این حضرات راه افتادند و آن همه جنگ و خون‌ریزی به پا کردند کمترین بهره‌ای از شعور و بصیرت نداشتند! یا اینکه خود را به حماقت زده و به دنبال مقصد دیگری بودند و یا به هر دو بدبختی گرفتار و مبتلا بودند! زیرا هر کسی که اندک شعوری داشته باشد می‌داند که انتخاب امیرمؤمنان(ع) به خلافت، به مردمی‌ترین شکل ممکن صورت گرفت حال آنکه هیچ کدام از خلفای قبلی در رسیدن به قدرت

حتی نظر نخبگان جامعه را هم نخواستند؛ ابوبکر با یک کودتای سیاسی در یک جمع کوچکی از انصار خلیفه شد، عمر مستقیماً توسط ابوبکر به خلافت نصب شد و عثمان هم در یک بازی مسخره و نمایشی خنده‌دار با مهره چینی‌های عمر در یک شورای انتصابی خلافت را بدست آورد. و نیز هر فرد عامی و عادی می‌دانست که اولین و مهم‌ترین تحریک کنندگان به قتل عثمان طلحه و زبیر و عایشه بودند! اما حالا خون خواه او شده‌اند! نا آگاهان از تاریخ خیال می‌کنند این بازی‌های سیاسی و سیاست بازی‌ها مخصوص روزگار ماست؟!

علی ایحال هزینه‌ی اجرای عدالت را چنان بالا بردند که توده‌های مردم نیز که امیرمؤمنان(ع) برای گرفتن حق آنان قیام کرده بود نتوانستند پشت سر امام(ع) بر سر اصول و اجرای عدالت پایداری کنند و بریدند! و امیرالمؤمنین(ع) را تنها گذاشتند! و شد آنچه که شد!



گفتیم امیرالمؤمنین(ع) در آسیب شناسی حکومت چهار شاخص را برای سنجش و ارزیابی عملکرد حکومت معرفی می‌نماید. امام فرمودند: نشانه‌های مهم ناکارآمدی و زوال حکومت‌ها عبارتند از : ۱- تضييع اصول ۲- تقدم فروع ۳- کنار نهادن شایستگان ۴ - به کار گماردن انسان‌های پست و نالایق. در تشریح و تبیین این نشانه‌ها، گفتیم مهم‌ترین اصل در ارتباط با وظایف یک حکومت، اجرای عدالت در همه‌ی ابعاد آن است. به دو بعد از مفهوم عدالت یعنی عدالت در حاکمیت قانون و عدالت اقتصادی و توزیع ثروت اشاره کردیم. نکته‌ی بسیار مهمی که در کلام امام (ع) به آن تصریح شده و در فرمایشات دیگری هم به این نکته تأکید شده این است که امام (ع) در رتبه‌بندی و اولویت‌سنجی وظایف حکومت، اجرای عدالت در جامعه را حتی از اهتمام دولت به تبلیغ و ترویج شعائر دینی و حتی برگزاری مراسم عبادی و اعتقادی مهم‌تر و مقدم‌تر معرفی می‌کنند. امام(ع) مهم‌ترین ملاک و معیار در سیاست یعنی حوزه‌ی عمومی زندگی مردم و تدبیر امور عامه حیات بشر را «عدل» معرفی می‌کنند می‌فرمایند: ملاک السیاسه العدل. به بیان دیگر در حوزه‌ی وظایف حکومت پرداختن به مسائل اعتقادی و عبادی و حتی اخلاقی از فروع شمرده می‌شوند و نباید در ارزیابی و تحلیل مشروعیت و کارآمدی حکومت از لحاظ عملکرد، دچار خلط اصل و فرع گردید. لازم به ذکر است که غالباً حکومت‌ها وقتی که از انجام وظایف اصلی خود به هر علتی باز می‌مانند سعی می‌کنند برای جلب رضایت عامه و کسب مشروعیت به تبلیغ عملکرد خود در فروعات بپردازند و به نوعی به فریبکاری سیاسی روی می‌آورند. اینجاست

که مردم باید با بصیرت به قضیه نگاه کنند. زیرا هیچ گاه فروعات حتی اگر به طور متراکم و متورم و با جلال و شکوه اجرا شوند جای اصول را نمی‌گیرند!

نکته‌ی بسیار مهمی که امام (ع) در فرمایشات خود بدان تأکید و تصریح نموده‌اند این است که عمل به احکام دین و سنت‌های الهی و اخلاص در عبادات، ریشه کن شدن نیرنگ بازی در دین! فقط در سایه‌ی رعایت متقابل حقوق مردم و حکومت از جانب طرفین در جامعه استقرار پیدا می‌کند. یعنی عمل به احکام و حدود الهی در جامعه‌ای که عدالت در آن حاکم است به صورت کامل و واقعی تحقق پیدا می‌کند - نه برعکس!! - به عبارت دیگر حکومتی که مدعی اجرای حدود الهی و انجام عبادات و واجبات عملی دیگر در جامعه است ابتدا باید به گسترش عدل در جامعه همت گمارد. بدون عدالت و رعایت آن از جانب حکومت اهتمام به ترویج و تبلیغ آموزه‌های دینی و احرا و اجبار! به رعایت احکام و حدود الهی توسط مردم نه تنها قرین توفیق نخواهد بود بلکه نتیجه عکس خواهد داد. امام (ع) می‌فرمایند: و اذا غلبت الرعيه و اليها، أو أحجف الوالی برعيته، اختلف هناك الكلمه، و ظهرت معالم الجور، و كثر الاغال في الدين، و تركت محاج السنن، فعمل بالهوى، و عطلت الاحكام، و كثرت علل النفوس، فلا يستوحش لعظيم حق عطل، ولا عظيم باطل فُعل، فهناك تذلل الابرار وتَعزّ الاشرار وتعظم تبعات... سبحانه عند العباد.^(۱)

(و اگر مردم بر حکومت ستم کنند یا زمامدار بر مردم ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین رواج می‌یابد. و راه گسترده سنت پیامبر (ص) متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل و بیماری‌های دل فراوان شود. - در این شرایط - مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در دین رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند. پس در آن جامعه، نیکان خوار و اشرار عزیز می‌شوند. - در نتیجه - کیفر الهی بر بندگان، شدید و دردناک خواهد بود.)

حقیقتاً ساعت‌ها زمان می‌خواهد تا بتوان گوشه‌هایی از حقایق نهفته در این کلام سراسر حکمت و معنا را توضیح داد.

من دوستان را به دقت و تأمل مکرر در این قسمت از فرمایش امام (ع) توصیه می‌کنم! و اما از جمله ابعاد عدالت و اجرای آن در رابطه با حکومت و قدرت سیاسی، توزیع عادلانه قدرت و سپردن امور عامه و حکومتی و اداری جامعه به اشخاص لایق و شایسته و کاردان و البته متعهد است. سیستم گزینش کارگزاران حکومتی باید بر پایه عدالت که همان اصل شایسته سالاری است عمل نماید. نه بر اساس روابط و وابستگی‌های خانوادگی یا حزبی یا قدرت نفوذ و قدرت اجتماعی یا مالی و غیره!

حکومت اگر در این زمینه عادلانه عمل نکند شرایطی به وجود خواهد آمد که امیرالمؤمنین (ع) آن را از نشانه‌های زوال و انحراف حکومت عنوان فرمود. یعنی مقدم داشتن فرومایگان و کنار نهادن اهل فضیلت!

توجه شود مقصود امام(ع) از اراذل در این فرمایش، اشخاص و افراد وابسته به طبقه‌ی پایین و فرودست جامعه نیست! بلکه مراد امیرالمؤمنین(ع) اشخاص پست و بی‌شخصیت و فرومایه - از لحاظ شخصیتی - هستند که هیچ سرمایه‌ای غیر از تملق و چاپلوسی و ذلت‌پذیری از قدرتمندان و زورگویی به زیردستان ندارند! نه صاحب علم و فضیلت و لیاقت و کاردانی هستند نه دارای شخصیت اجتماعی اصیل! این‌ها اگر هم به پول و پله و شهرتی رسیده باشند همچنان از اراذل محسوب می‌شوند و موقعیت فعلی آنها معلول وابستگی حسبی یا نسبی به ارباب قدرت یا ثروت یا تملق و چاپلوسی و تسلیم کورکورانه به حاکمیت و یا دورویی و نفاق و فرصت طلبی می‌باشد! از مشخصه‌های اشخاص پست این است که این‌ها به هیچ اصل و حساب و کتابی پایبند نیستند هر روز به رنگی در می‌آیند یک روز انقلابی دو آتشه‌اند روز دیگر از محافظه کاران و آزادی خواهان! روزی از اولدورم و بولدورم پایین نمی‌آیند روز دیگر فقط دنبال آشتی و دوستی و عشق و محبت‌اند! حتی با شیطان! فقط به دنبال موقعیت و فرصت‌اند! و چون پله‌های ترقی را یک شبه و با اتکاء به عوامل یاد شده طی می‌کنند پس از مدتی مدعی می‌شوند و امر بر خودشان هم مشتبه می‌شود چنان که خیال می‌کنند که واقعاً کسی بوده‌اند و هستند!

آن‌هایی را که امیرالمؤمنین(ع) از سریر قدرت سیاسی و اجتماعی به پایین کشیدند و البته بطور کامل فرصت نیافتند به حسابشان برسند! همه از اراذلی بودند که به ناحق بالا آمده بودند.

این‌ها از لحاظ پول و ثروت از طبقات پائین نبودند بلکه غالباً از ثروتمندان جامعه محسوب می‌شدند. بعضی‌ها آباء و اجداداً ثروتمند بودند. اما شایستگی اعطای مسئولیت حکومتی را نداشتند!

نکته‌ی مهمی که قابل ذکر می‌باشد - و متأسفانه فرصت نیست از دیدگاه جامعه شناختی - به تحلیل دقیق آن پردازیم - این است که چرا حکومت‌های نامشروع و ناحق چنین رویکردی را پیش می‌گیرند و اشخاص شایسته و لایق و باکفایت و متعهد را کنار نهاده و امور حکومت را به افراد پست و می‌گذارند.

چرا در حکومت‌های پس از پیامبر(ص)، به تدریج نیکان و چهره‌های اصیل و توانا و مؤمن از صحنه‌ی قدرت عمومی کنار گذاشته شدند و فرومایگان به کارگزاری حکومت و امور نهاده شدند. اولین علت، نیاز حکومت به باج‌دهی به اشخاص و چهره‌هایی هستند که گمان می‌کنند آن‌ها به راحتی زیر بار فرمان آنها نمی‌روند. در این حکومت‌ها حفظ حکومت اصل است نه اجرای عدالت! معامله‌ی سیاسی با اشخاص پست آسان و با هزینه‌ی کمتری صورت می‌گیرد هرچند هزینه‌ی این معامله‌ها برای جامعه و مردم بسیار سنگین تمام می‌شود. نمونه‌هایی از این معامله‌ها و ائتلاف‌های سیاسی ذکر شد. به هیچ‌وجه سلمان و عمار و ابوذر نمی‌توانستند مطیع چشم و گوش بسته و مجری برنامه‌های غیر دینی و غیر مردمی حاکمان پس از پیامبر(ص) باشند لذا به تدریج از صحنه سیاست کنار گذاشته شدند. افراد پست و بی‌شخصیت و غیر اصیل، نسبت به حکومت‌ها، مطیع‌تر و فرمانبردارتر هستند! اگر فرمان یابند کسی را در محضر حاکم حاضر کنند سرش را می‌آورند! همین اشخاص در اجرای فرمان حاکم در مورد جامعه و توده‌ی مردم بسیار سخت گیر و خشن عمل می‌کنند. این‌ها عواملی است که برای

صاحبان قدرت مطلوب و خوشایند است .

مشخصه‌ی دیگر اشخاص پست این است که به راحتی و به سرعت تغییر موضع می‌دهند هیچ شرمندگی و خجالتی هم بروز نمی‌دهند. با آب و تاب، موضع و روشی را که سابقاً خودشان بانی و مجری آن بوده‌اند به اقتضای شرایط جدید و آب و هوای فعلی! محکوم می‌کنند و حتی از موضع مدعی و طلبکارانه ظاهر می‌شوند. شما می‌توانید بیوگرافی اشخاصی مانند طلحه، زبیر، مغیره بن شعبه، عایشه، اشعث بن قیس و ... را در تاریخ مطالعه کنید تا تیپ اجتماعی گروه و اشخاص پست جامعه را که امام(ع) از آنها به ارادل تعبیر می‌کند بشناسید، به عنوان جمله معترضه عرض می‌کنم که اگر ملتی و جامعه‌ای مبتلا به ضعف حافظه‌ی تاریخی (بلکه حافظه معمولی در زندگی) باشد این گروه‌ها راحت‌تر عمل می‌کنند! می‌گویند ما ایرانیان هم از جمله ملت‌هایی هستیم که حافظه تاریخی بسیار ضعیفی داریم. فردی امروز شعارهای تند و انقلابی می‌دهد چند روز بعد بدون هر توضیحی لیبرال و محافظه‌کار می‌شود و با کسانی که تا دیروز آنها را خائن و وابسته معرفی می‌کرد و مرگ آنها را خواستار بود امروز ائتلاف می‌کند جالب اینکه هیچ توضیح و توجیهی هم درباره علت این چرخش نمی‌دهد، درحالی‌که گرفتاری‌های فعلی مردم و مملکت ناشی از مواضع تند و انقلابی این حضرات در گذشته می‌باشد لیکن امروز بدون هیچ رودربایستی و معذرت خواهی، طلبکارانه مدعی عقل و درک و اصلاح می‌شوند!

اشعث بن قیس از محرکین خوارج در قضیه قرآن به سر کردن سپاه معاویه بود که از امام (ع) صلح با معاویه را خواستار شدند. همین‌ها بعداً از امام خواستند که توبه کند چرا که پیشنهاد صلح معاویه‌ی کافر را پذیرفته است.

عایشه و طلحه و زبیر اولین تحریک کنندگان به قتل عثمان بودند در حالی که امام(ع) راضی به قتل عثمان نبود- با توجه به شرایط موجود و عواقب و عوارض بعدی آن- همین‌ها تنها پس از چند روز مدعی خون عثمان شدند و امام(ع) را متهم به قتل او کردند! نکته‌ی دیگر اینکه اشخاص اصیل و قوی و دارای شخصیت به هیچ وجه حاضر به قبول مسئولیت در حکومت‌هایی که اشخاص ناصالح و نالایق در رأس امور قرار دارند نمی‌شوند- مگر در موارد استثنایی و برای مصلحتی مهم‌تر- آیا کسی که از حداقل ایمان و شخصیت و هویت انسانی برخوردار باشد می‌تواند امثال معاویه و یزید را بالای سر خود ببیند و در خدمت آنها باشد اما امثال مغیره بن شعبه با افتخار زیر بار این نکبت و ننگ می‌روند.

توزیع و اعطای مناصب و پست‌های بالای حکومتی به اعضای خانواده و فامیل و ایل و تبار از دیگر عوامل و علل ظهور و بروز پدیده تقدم ارادل و کنار نهادن افاضل است. این مشخصه در غالب حکومت‌های غیر دینی و غیر مردمی در طول تاریخ دیده می‌شود چنین رویه‌ای در حاکمیت سیاسی موجب فساد و بی عدالتی و نهایتاً انحطاط و زوال حکومت است. این روش در نیمه‌ی دوم حکومت عثمان به اوج خود رسید. تقریباً تمام پست‌های مهم سیاسی و حکومتی به بنی‌امیه که عثمان هم از آنها بود داده شد. اشخاصی که در فساد و تباهی شهره بودند اما به صرف وابستگی به خلیفه مناصب و سمت‌های مهم را اشغال کردند. اشخاصی مثل سعید بن عاص، ولید بن عقبه، عبدا... بن عامر و عبدا...

بن سعد که همگی پسرعمو و پسرخاله خلیفه بودند به استانداری ولایات گمارده شدند. این‌ها با معیارهای دینی و علوی از ارادل و فرومایه‌ها محسوب می‌شدند. فقدان شرافت و شخصیت و حیثیت اجتماعی در این گونه افراد در حدی است که ولید بن عقبه وقتی که استاندار یکی از بزرگترین ولایت‌های حکومت است مرتکب شرب خمر می‌شود و وقتی او را در حضور خلیفه حاضر می‌کنند و خلیفه سعی داشت موضوع اجرای حد را ماست مالی کند امیرالمؤمنین (ع) ولید را مثل گوسفند بر زمین زده و حد شرب خمر را اجرا می‌کند اما جناب استاندار پس از میل شلاق‌ها در حضور مردم! بی‌شرمانه و در حالیکه غرغر می‌کرد بلند می‌شود و لباسش را تکان می‌دهد و بلافاصله به محل حکومت خود روانه می‌گردد! یکی از اعتراض‌های انقلابیون همین گماشتن فک و فامیل فاسد خود به پست‌ها و مناصب مهم حکومتی بود.

اغلب این کسانی که ازسوی حکومت‌های غیر دینی و غیر مردمی بر اساس وابستگی به حکام، مناصب و پست‌های مهم را به چنگ می‌آورند علاوه بر فساد اخلاقی و اعتقادی، اشخاص نالایق و بی‌عقل و ناکارآمدی هم بودند. یکی از اعتراضات عمار یاسر به عثمان که منجر به کتک خوردن مفصل او به دستور عثمان شد همین بود که به خلیفه پرخاش کرد که تو عده‌ای آدم سفیه و نادان را بر ما مسلط کرده‌ای!

امیرمؤمنان (ع) وقتی به حکومت رسید بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای همه‌ی این‌ها را عزل کرد. برخی از سیاستمداران از روی دلسوزی به امام (ع) توصیه کردند که این کار را به تدریج و گام به گام انجام بدهد. اما امام (ع) نپذیرفت! لذا امیرالمؤمنین (ع) را به بی‌سیاستی متهم کردند. اما واقع این است که امام (ع) می‌خواست بر اساس حق و عدالت رفتار کند نه مصلحت موقت حکومت!

خود امام (ع) در پاسخ این عده می‌فرمایند: عده‌ای می‌گویند پسر ابو طالب سیاست نمی‌داند. او باید مثل معاویه عمل می‌کرد! اما من بر اساس موازین دین و عدالت رفتار می‌کنم گویا اگر چنین نمی‌کردم در نظر این‌ها سیاست مدارترین مردم بودم! فرمود: من درمورد دینم مداهنه و سازشکاری نمی‌کنم. و ... لا ادهن فی دینی؛ و لا اعطى الدینی فی امری. امام (ع) این کلام گهربار را در پاسخ مغیره بن شعبه فرمود. مغیره به امام (ع) پیشنهاد کرد که بگذار کارگزاران عثمان از جمله معاویه چند ماهی سرکار بمانند و وقتی که کاملاً بر اوضاع مسلط شدی یک به یک معزولشان کن! اما امام (ع) این کار را نوعی سازشکاری و مداهنه در دین می‌دانند! دین اجازه نمی‌دهد که لحظه‌ای اشخاص فاسد و بد کار و نالایق بر سر کار بمانند. ضمناً معلوم می‌شود منظور از ارادل و اشخاص پست چه کسانی هستند!

امیرالمؤمنین (ع) بهتر از هر کسی می‌دانستند که مصلحت خود حکومت - قطع نظر از پایگاه دینی و مردمی آن - ایجاب می‌کند که با این‌ها مدارا کند و گرنه باید هزینه‌های زیادی بپردازد! اما برای امام (ع) معادله‌ی حکومت برای حکومت محلی از اعراب نداشت! امام (ع) حکومت را برای اقامه‌ی عدالت می‌خواست! می‌دانست که وقتی طلحه و زبیر و عمروعاص و دیگران منصب و سمت ندهد آن‌ها هم به معاویه خواهند پیوست! اما برای امام (ع) سازش با آن‌ها معامله با ارکان و اصول و ارزش‌های دین محسوب می‌شد که قاطعانه آن را رد می‌کنند.

گفتیم یکی از مشخصه‌های افراد و اشخاص و فرومایه، تذبذب در موضع‌گیری‌های سیاسی آن‌هاست! همین آقایان طلحه و زبیر زمانی از دوستان گرمابه و گلستان خلیفه بودند! خلیفه هم به این‌ها می‌رسید! بیت المال را بی حساب و کتاب در اختیارشان قرار می‌داد! امرا را با نظر این‌ها عزل و نصب می‌کرد! اما در نیمه‌ی دوم حکومت عثمان که امویان دور و بر عثمان را گرفتند دیگر به این‌ها چیزی نرسید! حالا شده‌اند انقلابی دو آتشه! و آزادی خواه! عثمان به عمرو عاص حکومت مصر را داده بود و تا آن زمان عمرو عاص از حامیان عثمان بود وقتی عزلش کرد شد انقلابی و آزادی خواه! فتوا به قتل عثمان داد! حکومت به امیرالمؤمنین (ع) که رسید هیچ چیزی نصیبش نشد بلافاصله تغییر موضع داد و خون خواه عثمان شد! رفت با معاویه معامله کرد مجدداً استاندار مصر گردید.

طبیعی بود امام (ع) به این اراذل و فرومایگان کارگزاری نمی‌دادند! دوست و دشمن معترفاند که تنها ملاک و معیار امام (ع) در گزینش کارگزاران حکومت، شایستگی و لیاقت بود و بس! معیار امام (ع) دو چیز بود: کاردانی و آگاهی دینی!

به تعبیر خود امیرالمؤمنین (ع): اقواهم علیه و اعلمهم به امرا... خوب توجه کنید ملاک اول کاردانی است بعد ایمان و آگاهی دینی! شما می‌بینید در میان یاران امام (ع) اشخاصی بودند از لحاظ تعهد و آگاهی دینی بالاتر از ابن عباس! اما از نظر کاردانی و سیاست و مدیریت در حد ابن عباس نبودند لذا امام (ع) از ابن عباس استفاده می‌کردند!

نکته‌ی بسیار مهمی که شایسته بود به طور مفصل درباره‌ی آن صحبت شود که متأسفانه مجال و فرصت آن نیست. این است که علیرغم دقتی که امام (ع) در انتخاب کارگزاران خودشان داشتند مع الوصف هیچ گاه به پاکی و صداقت و درستی و ایمان آن‌ها اکتفا نمی‌کردند بلکه یک سیستم نظارتی بسیار قوی و کارآمد را برای نظارت بر عملکرد آن‌ها و حتی جزئیات زندگی‌شان به راه انداخته بودند که امروز که ما تاریخ را مطالعه می‌کنیم در حیرت فرو می‌رویم که با توجه به امکانات محدود ارتباطات در آن زمان این سیستم چقدر با سرعت و دقت عمل می‌کرد به طوریکه امام (ع) در کم‌ترین زمان ممکن از خطاها و لغزش‌ها و احیاناً خیانت‌های کارگزاران خود مطلع شده و بلافاصله عکس العمل مناسب نشان می‌داد.

در حکومت امیرمؤمنان (ع) سیستم نظارتی و اطلاعاتی، به جای کنترل و تجسس در کار مخالفان سیاسی به رصد دقیق عملکرد حاکمان می‌پرداخت.

امام (ع) به جای نظارت امنیتی بر جامعه، کنترل کاملی بر عملکرد کارگزاران داشتند! یکی از سرسخت‌ترین دشمنان و مخالفان داخلی حکومت امیرالمؤمنان (ع) خوارج بودند که به علت جهالت و تندروی‌های کورکورانه حاضر بودند به هر جنابیتی دست بزنند اما تاریخ به یاد ندارد تا زمانیکه دست به سلاح نبردند حکومت امام (ع) با آن‌ها برخورد کرده باشد یا فعالیت‌های سیاسی و تخریبی آن‌ها را زیر نظر داشته باشد در مقابل امام (ع) در نامه‌ی خودشان به مالک اشتر بر نظارت و کنترل کارگزاران با گماشتن مأموران مخفی امین و صالح تأکید می‌فرمایند.

متأسفانه به این روش‌های حکومتی، دیگران پس از قرن‌ها دست پیدا کرده‌اند ولی ما که این الگوهای مدیریتی را از ۱۴۰۰ سال قبل در فرهنگ خود داریم هنوز با معضل مهمی به نام فساد اداری و مدیریتی دست و پنجه نرم می‌کنیم و سیستم اداری بیمار و ناکارآمد و آلوده به فساد را تجربه می‌کنیم!

باید هم به این وضع گرفتار شویم. ۱۴۰۰ سال پیش امیرالمؤمنین(ع) نسخه‌ی دردهای ما را پیچیده‌اند دیگران اخیراً آن‌ها را کشف کرده به آن عمل هم می‌کنند. ولی ما که ادعای تشیع داریم گویا در خواب هستیم!

چه کسی به سراغ امیرالمؤمنین(ع) می‌رود! چه کسی به دنبال نهج البلاغه است؟ ابن ابی الحدید چند صد سال پیش در کتابش نوشته است امیرالمؤمنین(ع) با اینکه در چهار سال و اندی دوران حکومت شان اکثراً مشغول جنگ‌های تحمیلی بودند اما با همه‌ی این گرفتاری‌ها نسبت به حقوق مردم و جامعه حساسیت فوق العاده‌ای داشتند. او می‌نویسد امام(ع) در هر شهر و آبادی صندوقی گذاشته بودند که مأمور مخصوصی داشت مأمور اعلام می‌کرد هر کس شکایتی از عمال حکومت دارد می‌تواند شکوائیه‌ی خود را در این صندوق بیندازد تا در کم‌ترین زمان ممکن به نظر امام(ع) برسد و این یکی از طرق نظارت و کنترل عمومی بر عملکرد عمال و وابستگان حکومت بود.



گفته شد از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ی حکومت دینی بسط و اجرای عدالت در تمام ابعاد آن بخصوص اجرای عدالت سیاسی و اقتصادی در جامعه است. ممکن است از بیان فوق چنین برداشت شود که بنابراین، هدف غایی یک حکومت از دیدگاه امام(ع)، تأمین جنبه‌های مادی زندگی انسان می‌باشد؛ زیرا عدالت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی عمده‌تاً و مستقیماً ناظر به جنبه‌های مادی حیات بشر است. در نتیجه آیا این برداشت در نقطه مقابل سایر فرمایشات امام(ع) – که دقیقاً مبتنی بر آموزه‌های قرآن است – نمی‌باشد که مکرراً فرموده‌اند که هدف نهایی حکومت باید فراهم نمودن بسترها و زمینه‌های لازم و مناسب در جامعه برای حاکمیت ارزش‌های معنوی باشد تا بشر در سایه‌ی این ارزش‌ها و در شرایط مناسب فراهم آمده، خود را برای زندگی سعادت‌مندان‌هی آخرت آماده نماید؟! چنانکه در خطبه‌ی ۱۳۱ که اندکی پس از پذیرش حکومت ابراد فرموده‌اند آمده است: [هدف ما از پذیرفتن این مسئولیت این است که: لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ] تا نشانه‌ها و شاخص‌های دین تو را به جایگاه واقعی خود برگردانم).

امیرالمؤمنین(ع) مکرراً در فرمایشات خود این آموزه‌ی مهم قرآنی یعنی اصل بودن آخرت و فرع بودن دنیا را و نیز لزوم توجه به این اصل و عدم غفلت انسان از اینکه دنیا سرای گذرا و آخرت جایگاه ابدی است، خاطر نشان می‌سازند. به عنوان نمونه در خطبه‌ی ۱۷۳ نهج البلاغه می‌فرمایند: [توجه فرمایید نکته‌ی مهم این است که قسمت اول این خطبه راجع به شرایط انتخاب حاکم و حکومت است که به زندگی این دنیا ارتباط دارد] *أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنُّونَهَا، وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا وَ ... لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزَلِكُمْ الذِّي خَلَقْتُمْ لَهُ وَ لَا آندَى دُعَيْتُمْ إِلَيْهِ ... وَ سَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعَيْتُمْ إِلَيْهَا* (آگاه باشید، همانا این دنیا که آرزوی آن را می‌کنید و بدان روی می‌آورید خانه‌ی ماندگار شما

نیست و منزلی نیست که برای آن آفریده و به آن دعوت شدید ... پس در این دنیا به سرایی که دعوت می‌شوید [آخرت] سبقت گیرید ...).

بدیهی است چنین نگرشی به جایگاه دنیا و آخرت و نسبت این دو با هم، برخاسته از تعریفی است که از ماهیت وجودی انسان و هویت واقعی و اصلی او در ادیان الهی از جمله دین اسلام ارائه و بیان می‌گردد.

حال این تعارض ظاهری در بیانات و دیدگاه‌های امیرالمؤمنین(ع) چگونه حل می‌شود. از سویی امام(ع) وظیفه‌ی اولی و مهم حکومت دینی را اجرای عدالت کامل در زندگی بشر می‌داند که علی‌الظاهر ناظر به بعد مادی و دنیایی حیات انسان است و از سوی دیگر هدف غایی حکومت را حاکمیت ارزش‌های دینی و فراهم نمودن شرایط لازم در زندگی برای رسیدن بشر به سعادت اخروی بیان می‌فرماید!

باید گفت اگر دقت و تأمل کافی در کلام و خطبه‌های امام(ع) بکنیم هیچ تعارض و تنافی در دیدگاه‌های امام(ع) در خصوص ابعاد مختلف زندگی بشر ملاحظه نخواهیم کرد. همان طور که قبلاً نیز اشاره گردید امام(ع) حاکمیت ارزش‌های دینی و معنوی و شکل‌گیری جامعه‌ی دینی به معنی واقعی کلمه را در گرو اجرای عدالت در تمام ابعاد آن از سوی حکومت می‌داند. امام(ع) می‌فرماید در جامعه‌ای که عدالت توسط قدرت سیاسی در تمام ابعاد آن پیاده شود زمینه‌ی بیشتری برای حاکمیت ارزش‌های الهی فراهم خواهد شد. در جامعه‌ای که عدالت در آن برپا شود طریق بندگی خدا از سوی عموم مردم هموارتر خواهد بود. از کلام امام(ع) چنین استنباط می‌شود که با اجرای عدالت از سوی حکومت ارزش‌های دینی به طور واقعی و با تمام محتوی و ابعاد آن در جامعه قابل پیاده شدن است. اشتباه نشود این سخن به این معنا نیست که اگر در جامعه عدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اجرا شود لزوماً آن جامعه، جامعه‌ای دینی خواهد بود؛ خیر، زیرا ممکن است حکومت و اکثریت جامعه‌ای اعتقادی یا توجهی یا گرایشی به ارزش‌های معنوی به خصوص به آخرت و جهان پس از مرگ نداشته باشند و در زندگی خود به این دنیا و لذات آن بسنده کنند بدیهی است چنین جامعه‌ای را نمی‌توان دینی شناخت. اما سخن در این است که در جامعه‌ای که اکثریت آن به ارزش‌ها و آموزه‌های دینی باور دارند و خواهان حاکمیت آن ارزش‌ها در زندگی و اجتماع خود هستند رسیدن به این هدف در گرو اجرای عدالت در جامعه به خصوص پایبندی حکومت و حاکمیت به عدالت خواهد بود.

از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) بدون حاکمیت عدالت، نمی‌توان معالم و ارزش‌های دینی و حدود الهی و احکام شریعت را به طور کامل و به صورت عام در جامعه پیاده و تبلیغ و ترویج و اجرا نمود. و با اجرای عدالت از سوی حکومت است که معالم دین به طور واقعی و با تمام محتوا در جامعه برپا خواهد شد لذا اگر حکومتی که به نام دین حاکمیت یافته است بدون اجرای عدالت ادعا کند می‌خواهد احکام شریعت و ارزش‌های دینی را در جامعه پیاده کند آنچه از دین در جامعه به چشم خواهد خورد و تظاهر خواهد نمود تنها پوسته‌ای از شریعت خواهد بود. به بیان امام(ع) در این صورت دین مانند پوستینی خواهد بود که وارونه بر تن جامعه پوشانده شده باشد که طبیعی است در آن وضعیت

چهره‌ای ترسناک و خشن و نامطبوع و نامطلوب از شریعت در جامعه نمایان خواهد گردید.

البته این دیدگاه از لحاظ روانشناسی اجتماعی به خوبی قابل تحلیل و اثبات است. که فرصت و مجال طرح آن نیست!

پس به طور خلاصه می‌توان گفت از لحاظ رتبه‌بندی و اولویت سنجی ارزشی، اصول و موضوعات و مسائل مربوط به جنبه‌های معنوی زندگی انسان مقدم‌تر و دارای مرتبه‌ی بالاتر و در اولویت قرار دارند و اساساً در بینش دینی زندگی مادی و بعد دنیایی وجود بشر در خدمت حیات معنوی و بعد روحی و غیر مادی او و به منزله‌ی پلی برای رسیدن به کمال معنوی است اما همه‌ی سخن در این است که این ارزش‌ها و کمال معنوی و غیر مادی در جامعه‌ی انسانی، به طور عام و فراگیر به طوریکه شامل عموم آحاد اجتماع گردد فقط در صورتی به دست خواهد آمد که عدالت در تمام ابعاد آن در زندگی اجتماعی و حیات مادی او حاکم و اجرا شده باشد. یعنی اگر زندگی مادی انسان - در بعد فردی و به خصوص اجتماعی آن - بر اساس عدالت سامان و تنظیم شود معلم و ارزش‌های دینی به طور کامل و عمومی و فراگیر در جامعه حاکم خواهد شد و عمل به احکام و رعایت حدود الهی با اقبال عمومی مواجه خواهد گردید و الا فلا!

و این معادله در واقع سنت الهی است که تغییر و تبدیلی در آن راه نخواهد یافت: فلن تجدِ لِسنتِ ... تبدیلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ ... تحویلاً^(۱)

پرواضح است با بیان فوق تعارض ظاهری در رتبه بندی عملیاتی در جهت حاکمیت ارزش‌های مربوط به جنبه مادی و معنوی حیات انسانی رفع می‌شود. بدیهی است با درک و فهم صحیح از دیدگاه امیرالمؤمنین(ع) درباره‌ی زندگی، دنیا و آخرت و ارزش‌های مادی و معنوی هر یک در جایگاه حقیقی خود قرار می‌گیرند. براین اساس، جان و مال اعتقادات و ارزش‌ها و باورهای دینی به نحو بسیار روشنی ارزش‌گذاری و اولویت‌بندی خواهد شد. امیرالمؤمنین(ع) در بیانی روشن به این موضوع مهم تصریح فرموده‌اند:

اذا حضرت بلیته فاجعوا اموالکم دون انفسکم و اذا نزلت نزلۀ فاجعلوا انفسکم دون دینکم واعلمو انّ الهالک من هلك دینُهُ^(۲) یعنی در شرایط بحرانی و استثنایی اگر مجبور شوید بین مال و جان یکی را انتخاب کنید مال را فدای جان کنید و اگر در وضعیت خاصی مجبور به انتخاب جان (و ماندن در دنیا) و حفظ دین شوید جان (دنیایی) خود را فدای دین نمایید. [زیرا زندگی بدون دین هلاکت واقعی است] و هلاکتی بالاتر از هلاک شدن دین نیست.

امیرالمؤمنین(ع) در کلامی دیگر جایگاه والای دین و ارزش‌های دینی را یادآور شده و دنیایی بدون ارزش‌های دینی را، بی‌فایده و بی‌ثمر می‌شمارند به فرمایش امام(ع) توجه فرمایید: الا و آنه لا یضرکم تزییع شیئی من دنیاکم بعد حفظکم قائمه دینکم. آلا و آنه لا ینفعکم بید تزییع دینکم شیئی

۱- سوره فاطر / آیه ۴۲

۲- تحف العقول / ابن شعبه حرّانی / ص ۲۱۶

حافظتم علیه من آمر دنیاکم^(۱)

یعنی: (آگاه باشید، آنچه برای حفظ دین از دست می‌دهید زبانی به شما نخواهد رساند! آگاه باشید، آنچه را با تباه ساختن دین بدست می‌آورید سودی به حالتان نخواهد داشت.) این بیانات برای هشدار به این لغزش است که مبدا حکومتی که ادعای دیانت هم دارد به بهانه‌ی مصالح اجتماعی و یا حتی اجرای عدالت، معالم دین و حدود الهی و احکام شریعت را دور بزند یا آن را زیر پا بگذارد.

امام (ع) می‌فرماید دنیا وسیله‌ای برای کسب سعادت اخروی است که از طریق اجرای عدالت و عمل به حدود الهی در زندگی حاصل می‌شود و اگر به هر بهانه‌ای دین از صحنه‌ی زندگی انسان کنار برود آنچه باقی بماند (و لو زندگی به ظاهر پر نعمت و آباد) در واقع سودی و ثمری واقعی برای انسان نخواهد داشت پس یکی از آسیب‌های حکومت دینی این است که به بهانه‌ی آبادی دنیا و بهبود معیشت دنیا و تأمین رفاه جامعه، دین و ارزش‌های الهی از صحنه‌ی زندگی کنار گذاشته شود. یا برای خوش آیند بخشی از جامعه بخش‌هایی از دین مسکوت بماند!

پر واضح است اگر مردم حاکمیت دین را بخواهند باید تمام احکام و ارزش‌های دینی در جامعه پیاده و رعایت شود و اگر اکثریت دین را نخواهند نمی‌توان به نام حکومت دینی از معالم دین عدول کرد!

در طول تاریخ برخی از حکومت‌هایی که به نام دین بر سر کار بوده‌اند وقتی نمی‌خواستند به هر دلیلی - عدالت را در جامعه پیاده بکنند در مقابل از اجرای حدود و احکام و ارزش‌های دینی در جامعه چشم پوشی می‌کردند تا بدین وسیله دل عده‌ای از مردم را که تمایلی به پایبندی به حدود الهی نشان نمی‌دادند بدست آورند! این یک انحراف در حکومت‌های دینی است. که البته منجر به تباهی دین هم خواهد شد! یعنی به هیچ وجه این حکومت‌ها به هدف خود از طریق دادن رشوه به جامعه برای حفظ بقای خود به بهای ترک ارزش‌های دینی، نائل نخواهند شد.

امام (ع) در این باره می‌فرماید لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ أَلَا فَتَحَ... عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَوْسَرُّ مِنْهُ^(۲) (مردم برای اصلاح دنیا، چیزی از دین را ترک نمی‌گویند، جز آن که خدا آنان را به چیزی زیان بارتر دچار خواهد ساخت.)

یعنی اگر بخواهید برای رسیدن به اهداف مادی، ارزش‌های دینی و معالم شریعت را متروک یا پامال کنید بدانید خداوند ضرر مهم‌تری را به دنیایتان وارد خواهد کرد. ما این را در جامعه‌ی خود و در زندگی‌مان بارها تجربه و دیده‌ایم! فقط کمی بصیرت لازمه‌ی درک این معناست!

مطلب دیگری که باید ذکر شود این است که امام (ع) وقتی خلافت و حکومت را با اصرار مردم پذیرفتند قصد داشتند حکومت دینی را بر اساس مدل و الگوی مبتنی بر ارزش‌ها و موازین دینی برپا نمایند. گفتیم امام (ع) وضعیت موجود جامعه را در آن مقطع تاریخی منطبق بر موازین و ارزش‌های

۱- نهج البلاغه/ خطبه ۱۷۳

۲- نهج البلاغه/ حکمت ۱۰۶

دینی نمی‌دانستند لذا ایجاد تغییرات اساسی در تمام ارکان حکومت و جامعه در چارچوب شریعت اسلامی و سنت نبوی مورد نظر امیرالمؤمنین بود. امام(ع) علیرغم اینکه در ماه‌های اول حکومت مواجه با تحریکات و تحرکات مخالفین قدرتمند حکومت خویش شدند معذالک باز هم بر قصد و عزم خود بر ایجاد این تغییرات بنیادین تصریح می‌فرماید. امام(ع) فرمود: لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ^(۱)

اگر از این ففته‌ها و توطئه‌ها با قدرت بگذرم، تغییرات و دگرگونی‌های بسیار در جامعه و حکومت ایجاد خواهم کرد.

اما تاریخ به ما می‌گوید که امیرالمؤمنین(ع) این فرصت را (به علل و دلایل مختلف) نیافتند تا بتوانند طرح خود از حکومت اسلامی را به طور کامل پیاده کرده و اوضاع و شرایط جامعه‌ی آن روز را بر اساس طرح مزبور تغییر دهند. از نظر وسعت زمانی، مجالی برای امام(ع) جهت ایجاد تغییرات مورد نظرشان باقی نمی‌گذارند. تنها چند ماه پس از پذیرش خلافت، و به دنبال توطئه‌های رنگارنگ، یک جنگ داخلی بر حکومت ایشان تحمیل می‌شود که خود از لحاظ سیاسی و اجتماعی و حتی اعتقادی، آثار و عوارض نامطلوبی را در جامعه بر جای می‌گذارد. بلافاصله بعد از جنگ جمل، امام(ع) ناچار به مقابله‌ی گسترده با جبهه‌ی کفر و نفاق به سردمداری معاویه و اذنباش می‌شود که منجر به جنگ صفین می‌گردد. این جنگ بیش از یک سال طول کشید و باز هم آثار و عواقب سوئی را در جامعه باقی گذاشت که از جمله‌ی آن‌ها برپایی سومین جنگ به نام نهروان بود! که این جنگ به کلی توان مادی و معنوی و اعتقادی! و فکری مردم عراق را از بین برد به طوریکه امام(ع) پس از این جنگ و با از دست دادن بهترین یاران خود در طول این جنگ‌ها و سایر درگیری‌های نظامی و غیرنظامی، در مرکز حکومت خود، کاملاً احساس تنهایی می‌کرد!

شما می‌توانید تنهایی امام(ع) را با مطالعه‌ی چندین خطبه‌ی نهج البلاغه کاملاً درک کنید! نوشته‌اند پس از اعزام محمدبن ابی بکر از سوی امام(ع) به عنوان والی مصر در سال ۳۸ هجری، معاویه لشگری گران به سرکردگی عمروعاص به سوی مصر گسیل داشت و محمدبن ابی بکر از امام(ع) استمداد نمود. امیرالمؤمنین(ع) مردم را به مسجد کوفه فرا خواند و ضمن اعلام مدد جویی محمدبن ابی بکر و هجوم لشکر معاویه به مصر از آن‌ها خواست برای رو یا رویی با شامیان سریعاً در نخيله - لشکرگاه کوفه - حاضر شوند و خود حضرت همان لحظه - که ظاهراً صبح بود - با چند نفر به سوی نخيله حرکت فرمود. نوشته‌اند امام(ع) تا ظهر در نخيله منتظر مردم ماندند اما تعداد حاضرین به ۱۰۰ نفر نرسید. امام(ع) ناچار با تعداد اندک مزبور به کوفه بازگشتند!

امیرالمؤمنین(ع) پس از این قضیه خطبه‌ای در کوفه ایراد و سخت مردم را سرزنش فرمود و ضمناً مرگ را برای خود شایسته‌تر و بهتر از همنشینی با آن مردم توصیف کرد.^(۲)

۱ - نهج البلاغه / حکمت ۲۷۲

۲ - نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۸۰

اوج مظلومیت و تنهایی امیرالمؤمنین(ع) را شما در خطبه‌ی ۱۸۲ نهج البلاغه با تمام وجود احساس خواهید کرد. مخصوصاً آنجا که از یاران سفر کرده‌ی خود یاد می‌کند. راوی می‌گوید در این لحظه امام چنان گریست که قطرات اشک همچون مروارید از صورت مبارک و محاسن شریفش سرازیر شد. آنجا که فرمود: این عمار، و این ابن‌التیهان، و این ذوالشهادتین؟ و این نظرؤهم الذین تعاهدوا علی المنیّه، و اُتِرد برؤسهم الی الفجره(کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟)

سؤال این است که چرا جامعه امام(ع) را این گونه تنها می‌گذارد! اگر خواص آلوده شده بودند توده‌ی مردم که امام(ع) تمام این هزینه‌ها را برای اجرای عدالت و رفع ظلم از آن‌ها می‌پرداخت چرا از همراهی امام(ع) بازماندند؟ تقسیم بندی جامعه به خواص و عوام از قدیم مطرح بوده و امروز نیز این تقسیم بندی در جامعه شناسی سیاسی وجود دارد. جامعه شناسان در یک تقسیم بندی کلی جامعه را به دو بخش به نام نخبگان (Elite) و توده‌ی مردم تقسیم می‌کنند. در قرآن از خواص با عنوان ملاء یاد می‌شود.

از امیرالمؤمنین(ع) پرسیدند خواص چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به هر علتی و دلیلی در جامعه نفوذ دارند و گفتار و کردار آنان در افکار و موضع‌گیری‌ها و اخلاق توده‌ی مردم تأثیرگذار است. خواص هر جامعه‌ای با توجه به ارزش و هنجارهای حاکم بر جامعه و حکومت مشخص می‌شوند.

در جامعه‌ای پول و قدرت اقتصادی مؤثر در شکل‌گیری طبقه‌ی خواص می‌باشد و در جامعه‌ای دیگر ممکن است عوامل دیگری حرف اول را در این زمینه بزنند. کسی می‌گفت خواص و شخصیت‌های جامعه‌ی ما وابسته به این سه گروه‌اند: فوتبالیست‌ها، آوازخوانان و مطربان و نوحه خوان‌ها! هر چه هست خواص هر جامعه بر اساس ارزش‌ها و معیارهایی که جامعه عملاً آن‌ها را پذیرفته و به آن‌ها حساس! است تعیین می‌شود.

در موارد زیادی، حکومت‌ها مبادرت به شخصیت‌سازی می‌کنند یعنی اشخاص بی‌مایه و بی‌شخصیتی به زور بهره‌مندی از تبلیغات و ترویج و پشتیبانی از سوی حکومت به عنوان یک شخصیت سیاسی یا اجتماعی و حتی دینی به خورد جامعه داده می‌شوند!

علی‌ایحال، توده‌های مردم معمولاً دنباله‌رو خواص‌اند! البته تحلیل دقیق روابط خواص و عوام و چرایی تبعیت عوام از خواص و علل و عوامل اجتماعی - روانشناختی آن خود مبحث مفصل و جالبی است که متأسفانه مجال طرح آن در این جلسات وجود ندارد.

اما این واقعیت به عنوان یک اصل در جامعه شناسی سیاسی مطرح است که با دگرگونی و انقلاب در ارزش‌های حاکم بر جامعه، خواص جدید جایگزین خواص قدیم می‌شوند.

این قاعده در تاریخ صدر اسلام هم کاملاً صادق است. با ظهور اسلام و حاکمیت دینی خواص جامعه‌ی اسلامی جایگزین خواص دوران جاهلیت گردیدند. خواص دوران جاهلیت را در جزیره العرب

(به خصوص مکه)، چهره‌هایی مانند ابوسفیان، ابوجهل و عتبه و امثالهم تشکیل می‌دادند پس از ظهور و حاکمیت اسلام، از جمله خواص جامعه عبارت بودند از سلمان، ابوذر، مقداد! می‌بینیم که گروه دوم از لحاظ اجتماعی در جاهلیت در طبقات فرودین جامعه جای داشتند لیکن با تغییر و انقلاب در ارزش‌ها به عنوان خواص مطرح می‌شوند.

پس از رحلت پیامبر(ص) انحراف اساسی در حرکت جامعه ایجاد گردید به طوری‌که در مدت زمان نه چندان طولانی تقریباً همان ارزش‌های جاهلی در لفافه و پوسته‌ای از ظواهر دین بر جامعه مستولی گردید و متناسب و همگام با این تغییر و ارتجاع، دوباره خواص جامعه تغییر یافت و باز هم ابوسفیان‌ها و عمروعاص‌ها و مروان‌ها به عنوان خواص در جامعه مطرح شدند. زمان عثمان، مروان حکم و امثال او تقرب یافتند و ابوذر در تبعید به شهادت رسید، عمار یاسر با کتک از محضر خلیفه طرد شد، ابن مسعود مغضوب گردید و قس علی‌هذا!

درست است که در یک مقطع زمانی خاص بنابر علل و عواملی که نیاز به تحلیل دقیق تاریخی دارد عموم مردم بر علیه خلیفه شوریدند و او را کنار زده و با اصرار از امیرالمؤمنین(ع) خواستند که خلافت را بپذیرد، لیکن امام(ع) می‌دانستند که علیرغم طغیان عمومی مردم بر علیه عثمان، جامعه همچنان مجذوب و تحت تأثیر ارزش‌های جلاهلانه حکومت‌های پس از رحلت پیامبر(ص) است و لذا امام(ع) نمی‌تواند با توجه به ریشه‌دار بودن این ارزش‌ها در متن اجتماع و نیز اذهان مردم، برنامه‌های انقلابی خود را در جامعه پیاده کند به همین دلیل هم از پذیرش حکومت ابا داشتند!

آگاهی بخشی و اعطای بصیرت دینی و سیاسی به جامعه که با ظهور اسلام آغاز شده بود و در دوران کوتاه حکومت اسلامی در زمان پیامبر(ص) با رهبری آن حضرت، مبانی بصیرت و شعور سیاسی و دینی به تدریج تبیین گردید لیکن پس از رحلت آن حضرت، این روند مسیر معکوس پیمود و دوباره معیارها و هنجارهای جاهلی و قبیله‌ای قبل از اسلام با رنگ و لعابی از دین احیا گردید و فروعاً به جای اصول نشست. این مسیر معکوس توأم بود با پاره‌ای از برخورداری‌های مادی و مشغول شدن به زخارف دنیا! در زمان خلفا یکی از سیاست‌های اصلی حکومت گسترش جنگ با دولت‌های قدرتمند همجوار روم و ایران و حکومت‌های محلی وابسته با آن‌ها در قالب جهاد با کفار بود. عموم مردم با شرکت در این جنگ‌ها هم به ثواب اخروی جهاد با کفار امیدوار بودند و هم و مهم‌تر اینکه با حضور در میادین جنگ موفق به کسب غنائم جنگی می‌شدند که گاهی این غنائم چنان ارزشمند بود که اعراب جزیره العرب تا آن روز با چنین ثروتی مواجه نشده بودند.

اما در حکومت امام(ع)، اولویت اول اصلاح امور داخلی با ایجاد تغییرات اساسی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی جامعه بود نه جنگ با کفار!

و با تحمیل جنگ‌های داخلی سه گانه به حکومت امام(ع) در مقطع زمانی کوتاه، مردم عراق به جای جنگ با کفار که علاوه بر پاداش اخروی! غنائم هنگفت جنگی را بر ایشان فراهم می‌آورد به روی کسانی شمشیر کشیدند که مانند او مسلمان بودند و همانند او نماز می‌خواندند و ای بسا سابقاً با او در یک جبهه با کفار جنگیده بودند! این جا بود که ذهنیت پرورش نیافته و بسیط عرب از تحلیل و توجیه

این پارادکس عاجز ماند و او را به شک و تردید در حقانیت جبهه‌ی خودی وا داشت بخصوص اینکه از دست دادن منافع مادی و محرومیت از غنائم کفه‌ی این شک و تردید را به سنگینی و ثقل او از همراهی با امیرالمؤمنین(ع) می‌کشاند! جنگ با کفار برای عرب هم فال بود و هم تماشا! هم خدا بود هم خرما! اما حالا خرما را از دست داده بود و خیلی مایل بود که بگوید خدایی هم در میان نیست! و خود را خلاص کند! در جنگ جمل، پس از پیروزی سپاه امام(ع)، به ایشان خبر دادند که عده‌ی کثیری از سپاهیان، خود را آماده کرده‌اند که اهل بصره را غارت کنند و حتی زن و بچه‌ها را به اسارت بگیرند! امام(ع) بلافاصله دستور داد سران این‌ها را احضار کنند بعد به ایشان فرمود چه می‌کنید؟ این‌ها مسلمان هستند! کافر نیستند که اموالشان حلال و خودشان اسیر شما باشند! پاسخ آنان به امیرالمؤمنین(ع) این بود پس اگر مسلمان هستند چرا ما را به جنگ این‌ها آورده‌ای؟! او نمی‌فهمید که با مسلمانان فاسق و یاغی هم می‌شود جنگید اما در عین حال نمی‌توان مال او را تصاحب کرد و یا او را به اسارت و بردگی گرفت!

می‌بینیم به علت آلودگی و دل‌بستگی به دنیا و همچنین به علت دوری از تربیت دینی و یا به علت فقدان شعور و بصیرت سیاسی و اعتقادی و در ضمن از دست دادن شاخص‌ها و موازین و معیارهای آگاهی بخش دینی و بلاخره به سبب حاکمیت دوباره‌ی ارزش‌ها و رسومات جاهلی، اکثریت جامعه نمی‌توانست با برنامه‌های اصلی و انقلابی و اصلاح طلبانه امیرالمؤمنین(ع) همراهی کند و این عدم همراهی هزینه‌های اجرای برنامه‌های مزبور را بسیار بالا برد در حدی که منجر به تنها مانده امام(ع) و در نهایت شهادت ایشان گردید.

حال با همه‌ی این اوصاف و تفصیل آیا امیرالمؤمنین(ع) در رسیدن به اهداف عالی خود شکست خورد؟ برای پاسخ به این سؤال باید یک نکته‌ی مهم توضیح داده شود! و آن اینکه باید ببینیم اهداف عالی و نهایی امام(ع) در پذیرش حکومت و خلافت چه بود؟ بی‌تردید حاکمیت عدالت در همه‌ی ابعاد آن از اهداف امیرالمؤمنین(ع) در راستای به دست‌گیری قدرت سیاسی است! اما این هدف متوسط و نزدیک امام(ع) بود که البته به دلایل گفته شده به آن نرسید اما هدف اصلی امام(ع) ارائه‌ی الگوی کامل حکومت دینی مبتنی بر موازین شریعت اسلامی و بر پایه‌ی اصل اساسی عدالت در همه‌ی زمینه‌ها بود. و امام(ع) علیرغم همه‌ی مشکلات و گرفتاری‌ها در رسیدن به این هدف کاملاً موفق و پیروز بودند.

امروزه اگر بنا باشد فلسفه‌ی سیاسی اسلام تبیین و تدوین شود عمده‌ترین منبع و الگو برای این امر آگاهی از شاخصه‌ها و اصول و ساختار و راهبردهای حکومت چهار و نیم ساله‌ی امیرالمؤمنین(ع) خواهد بود.

هنوز هم اگر کسانی بخواهند از عدالت در عرصه‌ی قدرت سیاسی و حاکمیت سخن بگویند - حتی اگر نظری به مبانی دینی هم نداشته باشند - یکی از عالی‌ترین الگوهای عینی آن حکومت کوتاه امیرالمؤمنین(ع) است!

شما ملاحظه کنید با اینکه پس از رحلت پیامبر(ص) و به خصوص پس از شهادت

امیرالمؤمنین(ع) (تا ده‌ها سال) حکومت‌های قدرتمند سیاسی با تمام توان مالی و تبلیغاتی خود تلاش کردند که یاد امیرالمؤمنین(ع) را از اذهان و دل‌ها محو کنند و دستگاه تبلیغاتی مکتب خلفا و بنی‌امیه هر جنایتی را مرتکب شدند تا بلکه با تحریف تاریخ و حدیث نگذارند پرتو هدایت‌گر وجود مقدس امیرالمؤمنین(ع) به نسل‌های بعدی برسد با این حال پس از ۱۴۰۰ سال وقتی یک مسیحی می‌خواهد درباره‌ی عدالت تحقیقی کند و کتابی بنویسد به سراغ امیرالمؤمنین(ع) می‌رود و کتاب خود را «الامام علی(ع) صوت العدالة الانسانیة» نام می‌نهد این است دلیل و رمز پیروزی امیرالمؤمنین(ع)!

والسلام